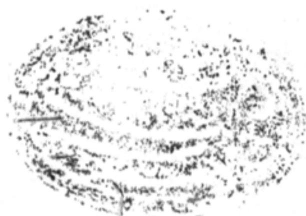
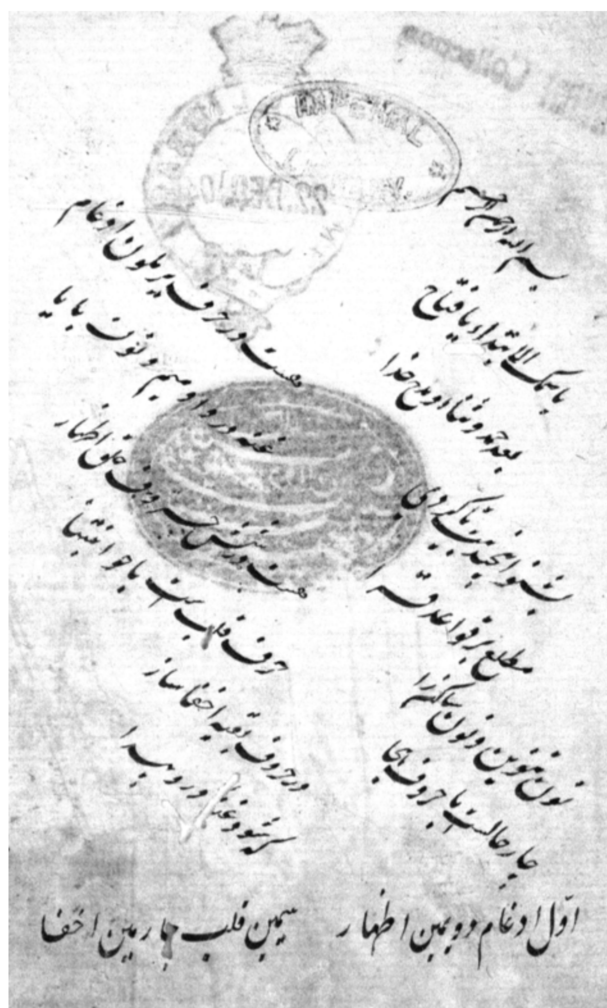
مجموعهٔ رسائل

[illegible]







بسم الله الرحمن الرحیم

بانیک الابتدا یا فتاح

بعد حمد و ثنا و مدح خدا

بشنو ای مجید بنکر دان

مطلع بر قواعد ق

نون تنوین و نون ساکن را

چار حالت با حروف هجا

هست در شش حروف یرملون ادغام

غنه در واو و میم و نون و یا

هست در شش حروف حلق اظهار

حرف قلب ب است با و انبا

در حروف دگر اخفا ساز

که شود غنه در وی پیدا

اول ادغام دوم اظهار سیمین قلب چارمین اخفا

لام الله را بکن تفخیم — ساز تفخیم ور بود مکسور

فتح و ضم قبل او چو گردد نما — غیر ترقیق ایچ مذهب روا

در بود کسره و بتشدید زان لام — بعد از او آید

چون که آمد سکن رقیق او را — کسره زاند بر که بعد [illegible]

چون قل اللهم مضموم — یکی از جر [illegible]

[illegible] بفتح [illegible] — [illegible]

نا ز بعض [illegible] رقیق — [illegible]

ز یکی مکسور [illegible] — با که زان کسره [illegible]

چو یکی ساکن بود — تمد [illegible]

بین که ما قبل گر بود مفتوح — یا بود کسره دور و کسره کلمه

باکه مضموم است [illegible] — مثل رب ارجعونی خدا

که مفخم اندرین دو سه حال   کرد اجماع جملهٔ فضلا

حرف مد است واو و یا و الف   قطب جد را حروف قلقله دان

[illegible] بود بها واو و یا   هست قظ خص ضغط استعلا

همزه چون بعد حرف مد آید   [illegible] ما ضمه

یکی بکش [illegible] ولی بکش جکا   در بود قبل و بعد ما ضمه

همچنین بعد حرف مد ساکن   بکشد [illegible] خوانند مدها

چونکه واقع شود مد است آنجا   واو حامل [illegible] ز ضمه او

در بود کسره و یا بود [illegible]

چون بود حرف قلقله ساکن   وا ربکی اگر حروف بود آید

جنبشی ده ولی بحسن ادا   از پس میم ساکن ای دانا

مثل دو میم را بجانب ضم | مثل کنتم بها و هم فیها

[illegible] نشود مدغم | [illegible] وقف ابد

دال و ذال و طا [illegible] | [illegible] جواز وقف [illegible] کرده ندا

دال و ذال از بخنبن ور نا | جیم تجویز وقف [illegible]

دال و ذال [illegible] | [illegible] تجویز وصل اندر و راجح

تا و نامت رابکن از و نام | سین سکتت بود وصل اندر [illegible]

[illegible] بود و کرده باکا | [illegible] نا شده و لا

در دو حرف [illegible] | رمز لا وقف [illegible]

لازم مثل همچو لا م بل مدغم | رمز وقف وصل بود

شده در دو حرف لام هم ورا | وقف وصل رمز [illegible] و لی

[illegible] | در صلی وصل را شمار او لی

میم را رمز وقف لازم دان | قاف مشعر بضعف وقف بود

طا بان وقف مطلق است اما | نزد بعضی ز هم نبند جدا

موجب وقف تنفس دان وقف سین است که در همه جا

منع نفس

رخصت آمد بوقف منع نفس / جیم باشد جایز شود

وقف بر حرف صاد و می باشد / لیک چون لا باید از وقف روا

ور چه ساکن بالا نوشته قلا / هست ور انتشار

قاف وقف اولی بود اولی / چون شوند اهل بصره و کوفه

جایز وقف و صل / چون شوند ... نیز دو با

وجه را ار سوی وقف تنها / شفق ... ز بصره

وقف وان کلمه است / از شناسات ... نقض و لیست و معنی

چون شود ضم با نه رمز دگر باسر همین کلیک در هر خمس

حکم آن رمز میکند پیدا تا نویس ای گزین اهل صفا

ور زمانیکه مختلف باشند ما و تا را همین کنیم املا

بجز بعضی بهر دو وجهی بهر عربان املا

[illegible] سوفی

لیک مخصوص است [illegible]

شده در عرف جمله فضلا

زبان زان [illegible] مدنی باشد

بیستی برای بانامی [illegible]

فاتحه فارعه قمر رحمان

کهف انعام و انبیا و [illegible]

سوره والحاقه و علق فاطر

و زنده و تکبیر [illegible] و طلع [illegible]

جنب تا قبال الحکم

عبس و [illegible] و دیلم [illegible]

یازده سوره هست در قرآن سجده در رعد و نحل سجا نجم

که در وصل تسمیه است اولی نمل و فرقان و مریم و اقرا

صاد و اعراف و حج و انشقت • باز در سجده زین چهار کشا •

بهر عبد الرؤف کردم نظم • جمله واجب بگفته فقها •

تا شود مستفید ازین ابیات • چون رساند بمقصد اقصا •

تمت هذه الرسالة بعونه تعالى جلت

کاتبه عاصی پر معاصی الراجی الی رحمة ربه

القوی فقیر سید عبد المجید ساکن

قصبه پرگنه سندوه

مسمی صاحب وحد

اعنی میر محمد سعید

صاحب و اهل

ساکن الله

هر که خواند دعا طمع دارم • زانکه من بنده گنهکارم

وزان

بعضم موزون و قلم صد و چهار و ده

سوره ... [illegible] ... هزار و دو بیت

[illegible]

[illegible]

مالک این کتاب سید تاج الدین احمد
اگر کسی دعوی کند باطل است و نامنظور

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بعلام الغیوب   منزل الآیات ستار العیوب

باعث الاموات حی لایموت   کار ساز یونس اندر بطن حوت

قادری کو کرد ما را از کمال   دور از اشکال و فارغ ز اشتغال

بعد حمد حضرت پروردگار   بر نبی هر دم درود بی‌شمار

بر روان خواجه هر دو سرا   صدر و بدر هر دو عالم مصطفی

باب اول در چگونگی قرائت

بعد علم دین به از تجوید نیست   در حقیقت بنگری هر دو یکیست

چون کلام حق بخوانی از نخست   گرد باید علم تجویدت درست

چون بدانستی نکو قاری شدی   پس ولی حضرت باری شدی

بعد ازان مفروش زاد از غنا   حسبةً لله مخوان با ادا

سخن را مفروش ای بالغ دهن   تا کلام حق تو نفروشی بنان

زینهار ای قاری باریک هوش   تا کنی این ترتیب از بنده گوش

گر تو هستی قاری روی و ریا   در جهنم باشدت ماوا و جا

ای ریاکار این سخن زان تو نیست   رو که این گوهر بدندان تو نیست

چون مرا این علم قرآن شد عیان   تحفه کردم بر این قاریان

کاندرو باشد مر قاری را مفید   بیننده گردد ازانجا مستفید

قاریا این تحفه نیکو دار تو   یاد گیر و بعد ازان مگذار تو

حافظانرا تحفه دل این بود   قاریانرا حسن مشکل این بود

غوطه زن اندرین بحر ای پسر   تا ازین دریا بچنگ آری گهر

باب دوم در مناجات گوید

یا الهی دولتم همراه کن   دستم از دنیای دون کوتاه کن

از ظلم

از کلام حق مرا نوری بده — در دلم از لذت نوری بده

با دمت ها باطنم صاف کن — پر ز نور سوره اعراف کن

از کلام خویش نورین کن مرا — پرتو از در انس روشن کن مرا

دور گردان نفس شیطان از دلم — هم بلطف خویش حل کن مشکلم

خانه جانم به پرداز از صفت — در دلم انداز از نور معرفت

روز حشرم یا الهی شاد کن — یعنی از دوزخ مرا آزاد کن

گر بدم ور نیک اندر کوی تو — عاقبت هستم ز جان هندوی تو

فصل در معنی اصطلاح تجوید گوید

هست تجوید این سپس در اصطلاح — با که گیری ای که میجوی فلاح

حرف ادا از روی مخرج کرد گشت — وقفهای وی بجا و وصل گشت

تا نیاید اندرو نقصان پدید — هم نگردد اندرو چیزی مزید

باب حروف تهجی در ثانی علم است و نه حرف است

این روایت کفه اندر سیبویه　　　انکه باشد حرف لینت و زیادیه

آه فکض نخع جشیل زبطد　　　ضرس طذ ثف وبمو بان شدت

باب در مخارج حروف

مخرج حرف عربی هفده و یا نزده بود　　　پیک اقسام حروفش شش بود

حرف حلقی و حرف اقصا اللسان　　　ثانیی شد احرف وسط اللسان

حرف حافه دان و پس حرف لسان　　　باز تفشین است این شیرین زبان

مخرج اقصا زبان مخرج است

حرف حلقی را سه مخرج شهیر　　　اول اقصای حلقی است ای بسیر

آه از اقصای حلقی اید برون　　　یاد دار این چو نکته گفتم همچنون

باز وسط الحلق دان عین است و حا　　　باز ادنی الحلق دان غین است و خا

مخرج حرف وسط اللسان دان وز ایک مخرج است

از بن اقصی اللسان قاف است و کاف　　　قاف مستعلی و مستفل است کاف

مخرج حروف وسط زبان که او را ٣ مخرج است

باز حرف کان بود وسط اللسان　　جیم و شین و یا بود بشنو بجان

مخرج حروف پهلوی زبان که او را ٢ مخرج است

حرف حافه ضاد و لام است ای پسر　　از دو مخرج هر دو می آید بدر

حافه دندانیکه نزدیک است در او　　مخرج ضاد است بشنو و برو

ضاد را باشد دو مخرج ای پسر　　گر تو خواهی ایمن و ایسر شمر

لام از ادنای حافه میرسد　　گر بخوانی مخرجت نیکو بود

مخرج حروف فایی که مخرج او ثنایا است و آن سه مخرج دارد

حرف طرفی ای برادر ده بود　　پنج مخرج اند رو در ده بود

طا و دال و تا بگویم کان بود　　هر سه از طرف بن دندان بود

صاد و زا و سین هم از طرف اللسان　　آنچه او نزدیک طرف است از دهان

ظا و ذال و ثا هم از طرف اللسان　　هم باطراف ثنایا هست فران

نون هم از طرف اللسان ای پسر | یا اکبر این قول خوب و معتبر
نون ساکن مخرجش بینی شمر | نون با حرکت کما مرّ ای پسر

مخرج حرف شفوی یا دگر مخرجان ۵

حرف شفوی با و میم و وا بدان | با تو گویم یا اکبر شرح ای جوان
فا جو از بطن لب سفلی بود | هم ز اطراف الثنیه علی بود
شانزده مخرج شمردم با تو من | خارج از مخرج مده حرف از دهن
سیبویه و اکثر و قراء دگر | شانزده مخرج شمارند ای پسر
هم بدان کان شانزده مذکور شد | وان بنزد نحویان مشهور شد
لیک آن علامه شیخ باخبر | گوید اندر جمله علم معتبر
گفت هفده مخرج است اندر حروف | شانزده گر نیست نفی ای باوقوف
هفدهم واو است ای پسر از جوفی | حمل بود اعراب قبل از جنس اوی
مخرجش حرف که اندر جنس و یا | با تو گفتم یا اکبر این ماجرا بی

همزه و ها پس بود اقصای حلق — نقد وی بشنو اه ای سلطان حلق

لیک پیش سیبویه ای نامور — اه از اقصای حلق آید بدر

پیش بعضی هر یکی زان حروف — مخرج خاص است ای صاحب وقوف

بعضی از ایشان سه مخرج دیده نیز — هشت مخرج دیگران بگزیده نیز

با تو حکم این مخارج گفتمش — وین دُرِ اسرار را یکسر سفتمش

باب فی ادغام الجنسین وملاحظة المخرج

چون ز یک جنس دو حرف از کلام — یافته باشی ملاقات تمام

قاریان آنجا ملاحظه میکنند — تا جدا از یکدگرها میکنند

در توجه همچنان حکم آوریم — تا کمال انطباق بیرون بریم

مثل فاصفح عنهم اندر سجده نیز — واجب الادغام آمد ای عزیز

یا ندر الکهف ترک تام کن — علی تستطع در علیه ادغام کن

یا زهای مالیه اندر ملک — واجب الادغام باشد ورنه فک

حرف جیم گر رسد با سین و دال | هم ملاحظه باش بی‌شکوک کن ادا

تا نگردد صاد و سین با هم بدل | قاریا می‌گیر این را در عمل

در منجّحهای بی‌شکوک خصال | رجسهم والرجز فاهجر دان مثال

هر کجا که سین نباشد ربع یا | زرط باش احتیاط ابجد تلا

جمله تقوی با تقات ذی الجلال | تتقی الکل ای ملا هم بسم بدان

هم ملاحظه باش اندر حرف طا | تا نگردد این بدل با دال و تا

باب فی تفسیر الاستعاذة

اهل قرّا چون قرائت میکنند | ابتدا بر استعاذه میکنند

خواه اول خواه اثنا ای پسر | استعاذه گفت باید ای پسر

زانکه حق در نحل فرموده این | فاستعذ بالله برخوان و ببین

پس بعضی استعاذه واجب است | با دگر این کردن سنت را خوش است

گر قرائت هست با آهسته کیل | ور بلند است این بلند این نیک خوی

بس عوض

این تفصیلات نه آنقدر نماز مطلق اینجا بیت باید گفت باز

باب فی کیفیة البسملة

آی که داری در قرائت حوصله با تو گویم من طریق بسمله

ز اول سوره چون خواهی قدر ابتدا بر بسمله کن ای پسر

ور ز اثنا پس کنی آغاز هم تو مخیر کرده اینجا امم

بسمله در پیش بعضی واجب است یاد دار این ای جناب طالب است

لیک قول اصح لا و بلا بی شک و بی شبهه زین فتوی بود

لیک در توبه چه اثنا ابتدا می نباشد بسمله گفتن روا

باب فی کیفیة المدات

بعد واو از همزه باشد ای پسر یا بود تشدید یا ساکن دگر

حرف مد باید کشیدن اندرو گر بود اعراب قبل از جنس او

ور کلمه هم بود تشدید بد چار الف باید کشیدن قاریا

دو الف از بهر ساکن بشکنند	قاریان آنجا تفاوت می‌نهند

متصل باید کشیدن بی‌خلاف	لیک اندر منفصل است اختلاف

پس بنا بر این بمدّ متصل	بیش باید احتیاط از منفصل

بعد واو از حرف با حرکت بود	لیک در وقفش سکون عارض بود

چون حسابُ تعلمونَ و نستعینُ	گفته اند آنجا سه وجه اهل یقین

قصر و مدّ وسط را باشد جواز	مدّ عارض این بود ای نو نیاز

باب فی کیفیة المدّ اللازم الذی یکون فی حروف التهجی اول سوره

باز آن حرفی که در اوّل سُوَر	واقع است اندر کلام دادگر

هفت حرفش مدّ او لازم است	یاد گیر این گر دلت زین عازم است

قاف و نون و سین عین و کاف و صاد و لام	زانکه ساکن بعد مدّ است ای همام

پنج حرف از وی نمی باید کشید	زه بطح آن پنج باشد بی مزید

لیک اوّل سوره کز عین آمده است	تو یقین میدان که دو جنبش آمده است

مدّ و کی

مد و قصرش لیک مدش افضل است   با تو گفتم کان طریق طرز اسهل است

مثل خوف و صیف را این ماموز   گر بیابی در کلام این را ذکر

آنکه اندر وی سه وجه دیگر است   قصر و وسط مد قصر اولیتر است

گوش شو از پای تا سر ای پسر   تا دهم زاعداد مداتت خبر

ده بود مدات اما تا به شش   مکتفی خواهم شدن ای عقل و هش

متصل یا منفصل اشباع بنز   عدل و عارض یا زلازم ای عزیز

متصل چون سوء آلما آمنو   منفصل دان یا و دار این رو برو

بعد واو از همزه تشدید و سکون   هست حبل معلوم کان خوبست چون

گر بیاید بعد این سه بعد ولی   یک الف باید کشیدن ای بشولی

مد اشباع لین بود لی با نظر   لیک این تعلیم از استاد گیر

با زیادت عدل چون والضالین   مد عارض هست همچون نستعین

کن حروف هفت مذکور تمام   گو در اول سوره یاس از کلام

مد لازم آن بود باید کشید   تا نیاید اندر آن نقصان پدید

باب فی کیفیة نون الساکنة ونون التنوین
وحکم القلب والاظهار والادغام والاخفاء

قلب آن باشد که در تنوین نون   پیش با ظاهر کند دانا تو نون
هست نون ساکن و تنوین دگر   با حروف چهار احوال دگر
پیش با قلبست حلق اظهار یاب   یرملون ادغام و اخفا باقیاب
بلکه با نون با میم گردد بدل   زانکه قرا آورند این در عمل
مثل انبئهم دگر سمیع و بصیر   ای پسر منت این را یاد گیر

باب در اظهار خوان تنوین و نون ساکن

هست اظهار آنکه در تنوین و نون   پیش حلق اظهار گردانی تو نون
شش بود فارس حروف حلق را   همزه و ها عین و حا و غین و خا
یک مثالی با تو گویم ای حکیم   هست غثه وانحر و عمرش و عظیم

بادر

باب در ادغام تنوین و نون ساکن

بار علیم با حروف یرملون حال ادغام با تو گویم من کنون

نون تنوین گر رسد در لام و را تو مر آن ادغام بی غنه شمر

مثل ان لو کان او من ربهم کاندرو اظهار نبود غنه نیز ضم

نزد یمون گر رسد این هر دو باز تو چنین ادغام را با غنه ساز

مثل من یا دو قوم یومنون با تو گفتم من طریق یرملون

لیک در یس و نون و القلم پیش قرا اختلافست ای حکیم

پیش بعضی واجبست اظهار آن پیش بعضی واجبست ادغام آن

غنه آن صوتیست کاید در دماغ با تو گویم حالش ای چشم و چراغ

نون تنوین گر رسد بر باقیات قاریان نامی نهند اخفا صفات

یعنی این نون را درو پوشیده دار مخفی آن را گوی و در ظاهر میار

حال اظهار بگویم من ترا یعنی آن را بین کنند او را ادا

بک مثال لات تبتم وخلق جدید   باز چون قولا سدیدا است دید

واو یا کر بود بوست ای حکیم   وین چنین واقع شود در یک کلم

نون ساکن واجب الاظهار دان   مثل دنیا باز قنوان ای جوان

تا نگردد با مضاعف مشتبه   زین نکوتر کس نگوید با تو به .

باب در ادغام جنسین

گر دو جنس در قرآن بهم   خوانده در یک خوانده اند در کلم

چونکه اول حرف او ساکن بود   اندران ادغام مثلین میکنند

مثل بل یکم و قل لا هم ببین   کاتفاقند جمله قرا اندرین

باز فی دریوم وقالوا و قتلوا   نیست جای هیچ ادغام اندرو

زانکه واو هی حرف مد اند   مد و ادغام ای پسر [illegible] اند

باز بشنو ای پسر حرف دگر   ذال و ظا ادغام باشد در دو حرف

آن دو حرف ثالثه ای حاذق دال   او ظلموا اذ ذهب بشنو مثال

دال

دال قد هم در سه حرف ادغام دان — وان حروفش دال و تا را نام دان

قد دخلتم یک مثالست ای عزیز — قد تبین شد دگر ای باتمیز

تا ز تا نیز است مدغم در سه حرف — طا و دال و تا بود آن حروف

مثل قالت طایفه دان فاریا — باز اُجیبت دَعْوَةَ الدّاع بشنو ما

باز در طلعت تراوای پسر — هر دو را ادغام کن در یکدیگر

باز ز لام قل و بل و لام هل — در دو حرف ادغام او در در عمل

لام را چون قل لئن با هل اتا — بل رفع قل رب بل لاکن ادا

یک لام هل نباشد در کلام — مدغم اندر را که داری این تمام

دال و تا با یکدگر مدغم شود — قاف اندر کاف هم مدغم کند

چون نخلقکم باز فرطت ای پسر — بار نخلقکم از این بیغش شمر

در ادای حروف

میم ساکن که رسد با واو و فا — با رعایت کو و نیکو کن ادا

یعنی اندر میم لب آور بهم   تا که حرفش جدا گردد بهم

چون فهم فیها و منهم واتقوا   قاری قرآن بیا از جان شنو

در ادای تفخیم و ترقیق را

را اگر مفتوح باشد در کلام   یا همی مضموم باشد ای همام

قاریا تفخیم از او واجبست   هیچکس در رقتش یارا نگفت

لیک گر باشد همین مکسور را   آن بترقیق نکو میکن ادا

زینهار ای قاری قرآن ما   هی مکن اهمال در تغلیظ آن

باز رای ساکن ار ما قبل او   ضمه یا فتح بود ای نیک خو

رای مکسور از مفخم آوری   به که فتح و ضم مرقق بسپری

وان دگر قرا مفخم خوانده اند   ترجعون و یرجعون آورده اند

باز رای ساکن و مکسور نیز   خوانند آنرا بترقیق بشنس

باز رای ساکن ار ما قبل او   همزه وصلست همچون ارجعوا

ان همه قرا مفخم خواند آنند | زانکه کسره عارض دانسته اند
لیک بعد از سکون مکسور پیش | گر قصط آمد ترا قاری به پیش
لفظ قرطاس از مثال این شمر | فهم کن تفخیم و ترقیق ای پسر
سوره شعرا ولی در کل فرق | اختلافی هست پیش اهل فرق
هم فرق هم مفخم خوانده اند | اهل قرآن این چنین آورده اند
باز را گر آخر کلمه بود | لیک در وقفش سکون عارض بود
خواه فتحست را خواهی بضم | خواه مکسورست این را نیز هم
چون ز پیشش فتحه و ضمه بود | باز پیشش هم فقط ساکن بود
خواه الف باشد میان فتح دار | تا بود وای میان ضمه دار
واجب التفخیم باشد همچون قمر | باز چون اَنصارْ و دیگر والنذر
چون فتور و قیصر عین القطر هم | دار دست از غلط در رقه رقم
لیک پیشش یا بود عارض سکون | کسره گوید یا اماله با سکون

ان مرقق می بباید کرد ادا   قدر روز چون حرف تا را فا ربا

وافعلوا الخیر و دگر ناصر دگر   با تو گفتم من طریق مختصر

پیش رای ساکن ار ساکن بود   غیر صاد از لام مرقق میشود

گر رسد از پیش این دیگر ذکر   کسره مانند السعر ای پسر

آن گهی باشد گر ابتدا کرد قوم   می نخوانندش همان نیک قوم

ذلکم با حکم گشت اندر روم و وصل   با تو گفتم من طریق فرع و اصل

روم و ضم و فتح تفخیم بود   در وقف با فتح ترقیق بود

فصل فی بیان لفظ الله [illegible] ورفعه

لام الله در کلام ای نیک خو   ضم و فتحه گر بود ما قبل او

لام را آنجا مغلظ کن ادا   چون من الله و اتقوا الله قاریا

در بود کسره همی ما قبل لام   همچو بالله بت مرقق کن تمام

فصل در بیان الف

والف

وقف آن باشد که در حرف اخیر / حرکت از وی باز داری ای عزیز

حرف آخر گر مشدد یا ببیش / با آن نمو بن از وی بر مابش

لیک از مضموم و مکسور این شود / ور بود مفتوح الف وا می شود

یک مثال از حرف حکیمان گو لبیت / تا زجان و دل کند در تربیت

وقف را انواع سه دان سر بسر / روم و اشمام اندر اسکان ای پسر

هست اسکان اصل دان هر جا اگر / فرع اسکان است این دو ای خبیر

لیک بی اشمام و بی روم ای عزیز / وقف نیکوتر بود گفتیم نیز

صفت الاشمام

پیش قراان لب اشمام را / که آخر حرفش کنی ساکن ادا

لیک گردانند هر حالت بهم / تا اشارت رمزها بیند پس ضم

این بیان نوعی ضم پیدا شود / با تو گفتم وقف اشمام این بود

لیک جایز نیست اشمام ای همم / غیر اندر حرف مضموم ای صنم

مدرک اشمام نبود جز بصیر　　قاریا بی منت این را یاد گیر

صفت روم

روم آن باشد در حرف اخیر　　بعضی حرکت ادا این را بنگر

کان بود صوتی ضعیف اما بعرض　　نی سکون محض و نی اعراب محض

لیک روم آید همی در کسر و ضم　　روم با مفتوح در زیر نهید هم

روم بعضی قاریان آورده اند　　روم با مفتوح مشدد کرده اند

چون علیهن کان ما صواف　　گرچه آنجا کرده اند پس هم خلاف

فصل فی حروف لا یوقف علیها بالروم والاشمام

تای تانیث که بود وقف بها　　روم و اشمام اندرو نبود روا

حال وقفش همچو بود این بسر　　یاد دار از این قول خوب و معتبر

همچنین در حرکت عارض جواز　　نبود پس این روم و این اشمام باز

همچو یومئذ و دیگر حینئذ　　زانکه او را اصل یوم اذ

فتح اذ



فتح آخر کلمه چون یعلمون　　وقف بنود اندر وغیر سکون

در لفظ مکسور همچون یوم الدین　　تو سکون و روم جایز دان یقین

در لفظ مضموم همچون نستعین　　روم و اشمام و سکون میدان یقین

قاعده

لکن کنند از روم و اشمام سؤال　　در چه لفظ کو بنهان است حال

مدرک روم است اعمی و بصیر　　لیک اشمام است مخصوص بصیر

قاعده

بسمله در نه سوره بی وصل خوان　　لیک دارد قرائت میل آن

چون دو انفال و قسم محمد با عبس خوان　　تا تکاثر لم یکن تبت بدا وصل دان

بسمله در ده سوره با وصل خوان　　فاتحه انعام و الکهف ای جان

قارعه فاطر چو حاقه انبیا　　چون قمر چون زخرف و دیگر سبا

فصل فی بیان اللحن

لحن خواندن بر دو نوعست ای عزیز یک خفی ثانی جلی ای با تمیز

لحن روشن دان تو بر قراء جلی لحن پوشیده بود لحن خفی

بشنو اندر حکم لحن آن با صلاح کان خطا خواندن بود در اصطلاح

اگر کسی خواند همه لحن جلی رو همی هر کس بباید آگهی

ضمه را با فتحه تبدیل کند یا بجای مد مدی بر کند

یا کند حرفی بحرفی چون بدل یا مخفف سخن آید در عمل

آن یقین ثابت این بود لحن جلی زانکه هر کس نیز بباید آگهی

در بیان لحن خفی

این بود لحن خفی اندر زبان کان نداند غیر قراء زمان

فی المثل ترک تشدید یا غنه کم کند یا زیاده مد کشد یا کم کند

غنه در الفاظ باید که ادا ورنه باشد لحن بشنو این ندا [10]

فصل در بیان التکبیر

للواحد

راویست اینجا بزی زابن کثیر | لیکه بد لشد قران بی نظیر

لکه لعلند و الضحی تا انتها | وصلت تا تکبیر گوی الرحمن را

رخصت تکبیر دان از والضحی | تا باخر گفتمت ای با صفا

ضم سه لام است در هدی للمتقین | جمع گشته شش بقلب باللذین

هفت میم است در الم مع ملک | با تو گفتم یادگیر این یک بیک

چون هی و الوقف شد ی قاعده | یادگیر از بعد لعا این فایده

نیمه حرف کلام کردگار | حیث شیئا بود لعلیا یاد دار

چونکه معنی مقام هیچ شش نام | دان یقین که انجا بود نصف کلام

فظل ولیس لها با عاکفین | نصف ایات است با ایمان یقین

آخر حشر است سیم نصف نور | یادگیر این مفیده و مختصر

در بیان رموز سجاوندی

تا تو باشی یشتوی قاران | رموز فوق سجاوندی بخوان

زانکه گر بی آن نخوانی تو کلام — خود ندانستی روانی کلام ناتمام

آنچه از قراء حکایت کرده‌اند — هیچ وقف لازمی روا نکرده‌اند

لازم و مطلق چو جایز از صواب — پس مجوز با مرخص نیست ضرور

نیز وقف اضطراری دان ز دال — تا توانی یاد داری خواطر دلال

لازم آن باشد که گر ما بعد حرف — وصل گر کردی شود معنیش بد

معنیش باشد و یا غیر مراد — هیچ باشد گر نبینی اوستاد

حافظان را واقف اندر این خلال — بلکه اندر وی است بی جدال

مطلق آن باشد بیان ای با شرف — کابتدا از بعد او نیکو بود

زانکه استیناف باشد بعد آن — این چنین نحوی است با تبیان

جایز آن باشد که ما بعد وصل — دلیلی یکی نماید وقف و وصل

زانکه هر یک را دلیل معتبر — باشد اینجا بشنو از من ای خبیر

ده مجوز آنکه وصل اولی بود — لیک وقفش نیز با وجه بود

کو بیت حال حرفی این سرا او　　کیست نی کی اضطراری او بنام

لیکه مستغنی بیابد بعد او　　نیست او از وی بیک وجه ما قبل او

لیک چون باشد دراز طول کلام　　قاریی نیست آنجا نفس تمام

پس ضرورت وقف باید کردنش　　هین طریق باید بجا آوردنش

عوذ و احسن بینت الله اضطرار　　تا کند ما قبل وصلش با مدار

در بیان رب للام للقف لیس کلام　　می‌نماید وقف کاهل حق کلام

کاف هذا آنی بغیر کذلک لا کبیر　　بعد وقف ما قبلش نی مکیس

در صفات حرف بر کجا اندر کلام　　بین قرا اختلاف هست تمام

اوستادان کز قرآن آگهند　　هر حروفی را از آن چه تمیز نهند

حرف با قمع نودان الف ای با خفی　　ور نش نح و ب تعالون

و باشد بکی این کن شنیر　　هر بری ز قبل لیست این نظیر

ح ابوعمر است و دوری ط بعد   ی ذکر علامت سوسی بعد
ابن عامر کت هشام است لام   ابن ذکوان م باشد والسلام
ن ز عاصم دان و بوبکر است ص   ع ز حفص که علامت او سپار
ذکر کسائی ر ش ز بوالحارث لبعد   ق ز نافع ن و دوری ت است ای یار گه
ف ز حمزه خلف ض است یا ای پسر   نکته خلاد ق آمد دیگر

ذکر رموز روات سبع علی سبیل الاجتماع

عاصم و حمزه کسائی سر بسر   ث ز نافع ز کسائی ها بیت بیکر
عاصم و بوعمر و حمزه بن کثیر   با ک ز ابن عامر است کبیر
متفق چون در محلی بخوانند   قاریان انجا که ن ز خ می‌نهند
کوفیان با ابن عامر هر چهار   دا که عد زورش ز آنها کیار
عاصم و حمزه علی ابن کثیر   ظ یعد هر چهار عز است ای نخبر
و بلا حمزه و بوعمر و علی   رمز است نز ع باشد ای ولی

پس بود حمزه کسائی تا بیاش   حمزه حفص و کسائی شد صحاب

نافع و شامی بود صم رمز ما   نافع و بو عمرو و مکی شد سما

باز بو بکر و علی و حمزه را   ضمه آمد رمز ایشان فارها

مکی و بو عمرو این هر دو خوان   حق نشان این هر دو باشد در میان

مکی و بو عمرو ابن عامری   هر سه را باشد نقه رمز ای اخی

اتفاق نافع و ابن کثیر   حرمی آمد رمز ایشان ای خبیر

کوفیان نافع را حصن دان   این سخن را بی منت بشنو بجان

فی ذکر مولد القراء السبعة و رواتهم

مولد نافع مدینه است ای همام   بصره بو عمرو ابن عامر هست شام

عاصم و حمزه علی از کوفه گیر   مکه باشد مولد ابن کثیر

هفت استادند قرا سر بسر   هر یکی دارند شاگرد دگر

نافع استادست شاگردان وی   ورش با قالون شمر ای نیک پی

هست اول استاد حاجی ابن کثیر | تو بزی با قنبلش شاگرد گیر

باز استاد سیوم بو عمر دان | دوری و سوسی شدندش تابعان

ابن عامر جابر استاد نام | داشت شاگرد که ابن ذکوان و هشام

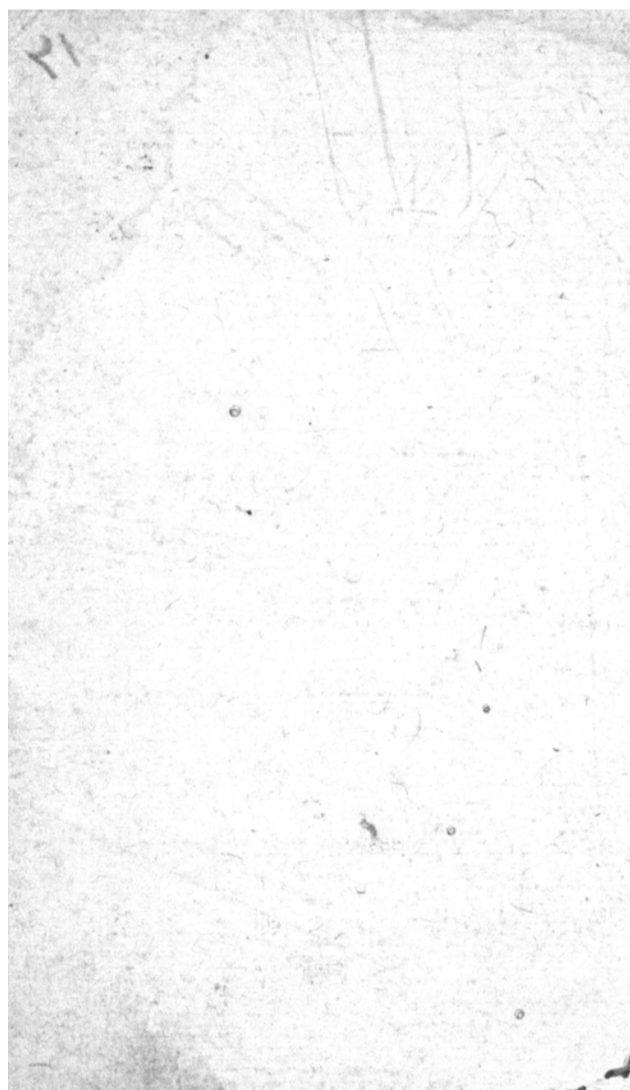
اوستاد پنجم عاصم شمار | حفص و بوبکر ند شاگردان در بار

حمزه استاد ششم شد ای پسر | خلف و خلاد اند شاگردان دگر

شد کسائی اوستاد هفتمین | دوری و بو الحارثش دان تابعین

هست دو دیگر تابع هر اوستاد | دان تو هر دو پاک تر پای دار

تمام شد نظام این الکتاب نسخه مجموعه الفرقان ... صبح ... فی
صبح پنجشنبه شهر ربیع الثانی روز ... در سنه ۲۷ جلوس ...
مالک این کتاب شیخ محمد باقر کنیه شیخ هدی الله جعفر ۵ ساکن کتره ...
جعفر خان مرحوم غرض نوشتم حرف کز ما روزگار | غرض ما خط بماند یادگار
نوشته بماند سیه بر سفید | نویسنده را نیست فردا امید



بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تاريخ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة
للمتقين والصلواة والسلام على نبيه
محمد واله واصحابه اجمعين بدانکه
اسعدك الله تعالى في الدارين ای طالب
تلاوت قران مجید عبادتی افضل تر از قران نیست حبیب
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده افضل العبادة
من امتي قراءة القران پس قاری قران را می باید
که بتجوید قران مجید بخواند چونکه در حدیث آمده کسی
من لم يجود القران فهو اثم باب اول
در بیان

در بیان مخارج حروف تهجی مخرج همزه از پایان حلق
از جانب سینه است صفتش سخت باریک است مخرج با از میان
دو لب صفتش سخت باریک است مخرج تا از سر زبان و از بیخ دندانهای
علیا یعنی دو دندان بالا صفتش سخت باریک است مخرج
ثا از سر زبان و از سر ثنایای علیا صفتش نرم باریک است
مخرج جیم از میان زبان و از میان کام صفتش سخت باریک است
مخرج حا از میان حلق صفتش نرم باریک است
مخرج خا از سر حلق از جانب دهن صفتش نرم پر ه
مخرج دال با تا مخرج ذال با ثا مخرج را از کناره
سر زبان و از بیخ ثنایای علیا و ضاحک یعنی سه دندان
از جانب بالا صفتش اگر زبر باشد و پیش پر باشد اگر زیر باریک باشد
باریک است مخرج زا از سر زبان و از سر ثنایای سفلی

صفتش نرم باریکست مخرج سین با ز مخرج شین

با جیم اما صفتش جیم سخت باریکست وصفت شین نرم باریک

وشین را تفشی نیز گویند یعنی در وقت ادای او دهن پر

پراکنده کند چنانچه غنچه شکفته میشود مخرج صاد با سین

اما صفت سین نرم باریکست وصفت صاد نرم پر مطبقه

یعنی در وقت ادای او هر دو طبق می چسپد مخرج ضاد

از تمام کناره زبان و کرانه دندان بالا از جانب چپ

یار است اما از جانب راست آسانست صفتش نرم پر

مطبقه مخرج طا با دال اما صفت دال سخت باریکست

وصفت طا سخت پر مطبقه مخرج ظا با ذال اما صفت

ذال نرم باریکست وصفت ظا نرم پر مطبقه مخرج

غین با حا اما صفت حا نرم باریکست وصفت

غین

عین مابین باریک مخرج غین با خا صفت هر دو
باریکست مخرج فا از سر ثنایای علیا و شکم لب پایین صفتش
نرم باریکست مخرج قاف از اول لهات بعضی از زبان
جانب حلق صفتش سخت و ستبر مخرج کاف بین جانب آخر
لهات مع جانب الفم صفتش سخت باریک مخرج لام با را
صفتش مابین باریک مخرج میم با با اما صفت با سخت
باریک و صفت میم مابین باریک مخرج نون با لام
صفت هر دو یکی است مخرج واو از میان هوای دو لب
با کنار یکی دهن صفتش نرم باریک مخرج ها با همزه
اما صفت همزه سخت باریکست و صفت ها نرم باریک
مخرج یا با شین صفت هر دو نرم باریک مخرج الف
مَدّه و واو مدّه و یای مدّه از هوای دهن و الف صفت

ماقبل خویش دارند یعنی همراه هر حرف که نوشته شود صفت

صفت همه حرف دارند پس اگر همراه حرف پر نوشته باشند

پر خوانده شوند و اگر همراه حرف سخت نوشته باشند سخت خوانده

شوند و اگر حرفها باریک نوشته باشند باریک خوانده شوند

باب دوم در بیان نون ساکن و تنوین یعنی نون ساکن

تنوین چهار حالت دارند اول اظهار دوم ادغام سوم

قلب چهارم اخفی قاعده اظهار یعنی نون ساکن و تنوین

در شش حرف حلقی اظهار میکنند یعنی جسپیده قرا حروف

حلقی در یک بیت نوشته است بیت حرف حلقی شش بود

ای نور عین همزه و ها حا و خا و عین غین

مجموع وی اغخ خعه باشد مثال همزه چنانچه

مَن اٰیه چنانچه مِن اٰمَنَ چنانچه عَنْ اَمْرِهٖ

چنانچه

چنانچه اِنْ اَنَا ثُمَّ چنانچه اَنْ اَنَا چنانچه عَذَابٌ اَلِيم
چنانچه حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ مثال ها چنانچه
مِنْهَا وَ چنانچه مِنْهُ چنانچه مِنْ هَاجَرَ چنانچه
فَاِنَّهَا رَبَّهِ مثال حا چنانچه مِنْ حَمَاءٍ چنانچه
وَتَنْحِتُوْنَ چنانچه عَلِيمٌ حَكِيمٌ مثال خا چنانچه
مِنْ خَيْرٍ چنانچه مُنْخَنِقَةٌ چنانچه وَمِنْ خَوْفٍ
چنانچه لَطِيفٌ خَبِيرٌ مثال عين چنانچه مِنْ
عِنْدِ اللهِ چنانچه مِنْ عَمَلٍ چنانچه حَكِيمٌ عَلِيمٌ
مثال غين چنانچه فَسَيُنْغِضُوْنَ وَمِنْ
غَيْرِ اللهِ چنانچه حَلِيمٌ غَفُوْرٌ چنانچه رَبٌّ
غَفُوْرٌ عَلَى هٰذَا الْقِيَاس بايد خواند چواه
در كلمهٔ مفرده خواه در كلمتين ايد اظهار بايد كرد

فائده ادغام يعني نون ساکن و تنوین بعد در شش حروف یرملون

ادغام باید کرد خواه در کلمه واحد خواه در کلمتین هر جا که حرکه

باشد ادغام است سبب ادغام قرب مخرج است اما تخفیفی

بخوانند تشدید ازانی ادغام ظاهر کرده و یک حرف قرا اما

در را و لام ادغام بی غنه است چنانچه مِنْ لَدُنْ لَمْ

چنانچه مِنْ رَبِّكَ عَنْ رَبِّهِمْ اما در یا و میم

و واو و نون ادغام با غنه است و غنه

آواز لیست و باریک از بن بینی اخراج نموده باید خواند

چنانچه مَنْ يُؤْمِنُ وَعَنْ يَمِينٍ فَخَيْرٌ اَمْرُهُ

چنانچه مِنْ مَالٍ چنانچه خَيْرٌ مِنْهُمْ چنانچه مِنْ

وَرَاءِ چنانچه مِنْهَا دَكَّ الْجِبَالَ چنانچه مِنْ نُورٍ

چنانچه عَذَابًا نُكْرًا و در چند جا ادغام نیامده است دُنْيَا

وبنیان

یعنی ادغام اندر دو حرف در اصطلاح ان تسکن الاول و تحرک الثانی

و بنیان و قنوان و صنوان زیرا که ثقیل میشود

قاعده ادغام متجانسین هرجا که دو حرف نزدیک بهم

آیند خواه در کلمهٔ مفرد خواه در کلمتین و حرف اول ساکن باشد

و ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام کنند چنانچه منهم من

کلم الله چنانچه بل لحوا چنانچه قل لکم میعاد چنانچه

این یوجهه چنانچه قد دخلوا چنانچه یدرککم و

الموت چنانچه فما ربحت تجارتهم و اوو

نصروا و اتوا و قلوبهم و افوقو نوبهم

در کلمه امنوا و عملوا الصالحات و کلوا و اشربوا

ادغام جایز نیست و همچنین در یای فی یوم چنانچه الذی

یکذب الذی یدع الیتیم در چنین لفظها ادغام

جایز نیست علی هذا القیاس قاعده ادغام متقاربین

هرجا که دو حروف قریب المخارج بهم آیند خواه در یککلمه
خواه در دو کلمه حرف اول ساکن باشد و حرف ثانی
متحرک اول را در ثانی ادغام کند چنانچه قد تبین
چنانچه عبدتم چنانچه حصدتم و احطت
ظلموا الم نخلقکم چنانچه ارکب معنا چنانچه
فآمنت طائفة چنانچه یوم ولدت علی
مد القیاس باید خواند و دیگر ادغام ها یا و لام را که
کان ادغامها نیز امام حفص اظهار است چنانچه اذ خلق
و انصرفنا و اذ تشغفها و اذ زین و اذ
جعلوا و اذ سمعوا و قد جعلنا برین
معمول نیست قاعده قلب با نون یعنی هرجا که نون ساکن
و تنوین آید بعد او حرف با آید میم بدل کند از نون

ساکن و تنوین را چنانچه مِنْ بَعْدَ وَعَلِيمٌ بِمَا
يَعْمَلُونَ وَبَغْيًا بَيْنَهُمْ خواه در کلمه بود خواه
در کلمتین باشد قاعده اخفی که بانها حروف است
و وجه اخفا در حروف بانها که آنست که این حروف
همچو حروف حلق است و دور نبود تا اظهار کنند
و همچو حروف یرملون نزدیک نبود تا ادغام کنند
پس باقی ماند حد وسط که اخفاست و فهم هو الاخفا
بغنه نون ساکن و تنوین را در بانها حروف
اخفا با غنه کنند و بانها حروف این است
التاء والثاء والجیم والدال والذال
والزاء والسین والشین والصاد
والضاد والطاء والظاء والفاء

و القاف و الكاف مثال تا جحه
جنّاتٍ تجري من تاب وآمنت وآمنتم
مثال ثا فمن ثقلت و قولا ثقيلا مثال
جيم من جاء من جوع فصبر جميل
مثال دال من دونه واندادا مثال
ذال فمن ذا الذي و اذنتم و باسط
ذراعيه مثال زا و انزل و ان زعمتم
مثال سين من سمع ان سألتم مثال
شين من شكله ان شكرتم غفور شكور
مثال صاد ان صبر مثال ضاد من
ضلّ ان ضللتم مثال طا ان طلقتم
مثال ظا من ظلم مثال فا انفسهم

من فقد

مِنْ فِئَةٍ مثال قاف اَنْقَضَ مِنْ قَالَ
مثال کاف وَمَنْ کَفَرَ اِنْ کَانَ عَلَى
هذا القیاس خواه در کلمه مفرد باشد خواه در کلمتین
باشد همه حال اخفا با غنه است باب سوم
در بیان لام ساکن و میم ساکن و لام ساکن در حالت
دلفظ ادغام و اظهار هر جا که لام ساکن باشد و مابعد او
لام متحرک واقع شود لام ساکن را در لام ادغام
با غنه باید خواند چنانچه بَلْ لَجُّوا وَ بَلْ لَا تُکْرِمُونَ
وَهَلْ لَکُمْ چنانچه بَلْ رَبُّکُمْ و لام تعریف ساکن است
و لام تعریف در چهارده حروف ادغام شود
و چهارده حروف این است التاء الثاء الدال
الذال الراء الزاء السین الشین

الصاد الضاد اللام الطاء
الظاء النون ص مجموع درشوه خبانجه تا
بالتورات و التين خبانجه ثا من الثمرات
و الثقلين خبانجه دال و الدين و الدنيا
خبانجه ذال عن الذاكرين خبانجه را
الرحمن الرحيم خبانجه زا الزكوة خبانجه
سين من السماء خبانجه شين الشمس
خبانجه صاد الصادقين خبانجه ضاد الضالين
خبانجه لام اللذان خبانجه طا الطاغين خبانجه
ظا من الظالمين خبانجه نون النور ولام
درچهارده حروف اظهار مي و خبانجه همزه
الان خفف الله خبانجه حا بالحجج
خبانجه

چنانچه خا بالخیر چنانچه عین العالمین
چنانچه عین الغافلین چنانچه ها الهاکمین
چنانچه با بالبر چنانچه جیم الجحیم چنانچه فا
الف سنة چنانچه کاف الکفر چنانچه. میم
المال چنانچه واو النوات چنانچه قاف
القیم چنانچه یا الیوم چنانچه لام جعلنا
و انزلنا و ارسلنا و تکلمنا نیز اظهارست
و مثال لام فالتقم و بل طبع الله و هل
نعلم و هل ثوب الکفار نیز اظهارست
قاعده میم ساکن یعنی میم ساکن چهار حالت
دارد ادغام و اخفا و اظهار و اشد اظهار
اگر ما بعد میم ساکن میم متحرک آید ادغام با غنه باید خواند

چنانچه مِنهُم مَن كَلَّمَ اللهُ چنانچه لَكُم ميعادُ
واگر مابعد میم ساکن حروف با ابدا اخفا بغنه باید خواند
وَمَا هُم بِالمُؤمِنِينَ وَهُم بِهِ واگر مابعد میم ساکن
حروف واو و فا ابدا اند اظهار باید بعد میم
جمع گزنا از حروف بوف را در ادای میم لب را
ضم بکن لکنه کند خواننده هرجا لیهم آید چنانچه واو
عَلَيهِم وَلَا الضَّالِّينَ چنانچه فا وُجُوهُهُم
فِي النَّارِ و دیگر هر جا که مابعد میم ساکن و در این
چهار حروف مذکوره حروف دیگر آید اظهار باید خواند
چنانچه الحَمدُ وَ اَنعَمتَ چنانچه عَلَيهِم
غَيرِ المَغضُوبِ علی هذه القیاس باید
تمام شد باب چهارم در بیان ترقیق یعنی باریک و تفخیم

یعنی پر

یعنی بو الله لامی هر جا باریک باید خواند مکر در اسم الله
که دو حالتست اکر ما قبل لام الله مفتوح یا مضموم باشد
پر باید خواند چنانچه وَاللّٰهُ وَرَسُولُ اللّٰهِ
اکر ما قبل لام مذکور مکسور باشد باریک باید خواند
چنانچه فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَآیَاتِ اللّٰهِ مِنْ
عِنْدِ اللّٰهِ وَتَ عَلَی عِبَادِ النَّاس
فائده را هر جا که را مفتوح یا مضموم باشد تفخیم باید خواند
چنانچه رَبُّکُمْ رُسُلُ و اکر را مذکور مکسور باشد
باریک باید خواند چنانچه رِسَالَتَهُ وَأَرِنَا و اکر رای
مذکور ساکن اعتبار بر ما قبل او باید و اکر ما قبل او مفتوح یا مضموم
باشد پر باید خواند چنانچه أَرْسَلَ وَأُرْسِلَ
و اکر ما قبل او مکسور باشد باریک باید خواند چنانچه فِرْعَوْن

وَمِرْيَةٍ علی هذا القیاس واگر ماقبل راء ساکن
کسره باشد وما بعد او حرفی از حروف استعلاء واقع نشود
آنجا نیز رای مذکور را مفخم باید خواند چنانچه مِرْصَادًا
اَلْبِالْمِرْصَاد چنانچه قِرْطَاسٍ وَفِرْقَةٍ در کلمه فرق
بعضی تفخیم میخوانند برای آنکه مابعد راء قاف حرف
استعلا واقع شده است وبعضی باریک میخوانند برای
آنکه راء مذکور میان دو کسره واقع شده است وزبان
نیز میان آنجا باریک مایل است واگر راء ساکن ماقبل
او کسره عارضی واقع شود آنجا نیز پر باید خواند چنانچه
اَمِ ارْتَابُوا مَنِ ارْتَضَىٰ اِنِ ارْتَبْتُمْ وَاِنِ
ارْجِعُوا واگر مابعد راء وقف واقع شود اعتبار
بر ماقبل باید کرد واگر ماقبل او مضموم باشد یا مفتوح

پر باید

بر باید خواند چنانچه بِذَاتِ الصُّدُورِ و بَرِقَ بالأسحار
واگر ماقبل کسره باشد باریک باید خواند چنانچه خَبِیرٌ بَصِیرٌ
و در کلمه خُبْرًا و صَبْرًا و غَیْرًا باریک باید خواند زیرا که
ماقبل را ساکن بمنزل کسرست گویا که ماقبل کسره است یا از این
سبب باریک باید خواند قاعده حروف استعلا
و آن هفت اند بیت حروف استعلا شنو از من تو ای
مه سعاد خا و طا و ظا غین و قاف و صاد
و ضاد مجموع او قُظْ خُصَّ ضَغْطٍ هر جا که
در قرآن بود ساکن حروف استعلا واقع شود آنجا
تفخیم باید خواند و حروف استعلا را ازان استعلا ازان
نامند که بوقت ادای آنها زبان بالا رود و ها
و باقی حروف مستفله اند ازان که بوقت ادای آنها زبان

دردهن لسوی لب بیرون آید و حروف مستفله همه باریک
باید خواند و حروف قلقله پنج اند قطب جد
ج د ط ق وقلقله انرا گویند [illegible] نیک وقف
او جنبش دارد حروف شدیده هشت اند یعنی سخت
اجد قط بکت لیکن از این هشت حروف
قاف و طا سخت تر اند و نرم تر جیم و دال
و با و کاف و تا سخت باریک اند که در باب
مخارج بیان انها مذکور شده و پنج حروف میانه
اند یعنی سخت و نرم باریک اند لن عمر یعنی ل ن
ع م ر باقی حروف رخوة اند یعنی نرم
باریک و لان این است ثا ح خ ذ ز سین
شین ص ض ظ غ ف و ه ی

بار

باب پنجم در بیان مد است حروف مد سه است

الف ساکن و واو ساکن و یا ساکن اگر الف ساکن

باشد ما قبل او مفتوح باشد و ما بعد او همزه باشد

جمله قرا مد کشند چنانچه وَمَا اُنْزِلَ لَنَا وَاَنَا اَنْ

سَأَلْنَا وَ اُولٰئِكَ و اگر واو ساکن ما قبل او مضموم

باشد و ما بعد او همزه باشد در آن کلمه نیز مد باید کشید

چنانچه آمَنُوا اِیمَانَ اِسْمُهُ اَحْمَدُ قَالُوا و اگر

یا ساکن ما قبل او مکسور باشد و ما بعد او همزه اینجا نیز مد باید

خواند چنانچه فِی اَنْفُسِهِمْ وَ سِیْئَتْ و یا اگر حرف

مد در کلمه اول باشد و همزه بکلمه دیگر باشد این مد را منفصل

نامند و اگر حروف مده و همزه در یک کلمه آیند

لا محاله مد متصل گویند قاعده مد فواتح سور

باب اینها مد مشبع و مد هجا نیز مانند و طول او نزد
امام عاصم که استاد حفص و ابوبکر است سه الفی است
چنانچه کلر چنانچه کهیعص چنانچه ص چنانچه
یس چنانچه حم ق ن و مد منفصل و متصل نزد
امام عاصم چهار الف است و مد عارض سه
الفی است و مد وقف و مد لازم معنی مد فرعی نیز گویند
است وَلَا الضَّآلِّينَ أَتُحَآجُّونِّي
وَدَآبَّةٍ وَالصَّآفَّاتِ وَحَآصَّةٍ مد منقلب
سه الفی است نزد امام عاصم و آن مد در
تمام قرآن شش جا واقع شده است چنانچه جا
آلذَّكَرَيْنِ دو جا آلْآنَ دو جا آللّٰهُ در سن
درازی مدات این است اگر مد چهار الفی است مد لازم

چهار الف

هر الف نوبت نوبت چهار انگشت بالا کره زنند

نه آهسته نه شتاب و اکثر ۳ الفی است ۳

له انگشت بالا کره زنند و اکثر یک الفی است یک انگشت

بالا کره زنند و یک الفی للنت مد متصل چنانچه

آمَنُوا چنانچه وَآيَةٍ و علی هذا القیاس مد منفصل

چنانچه اولئكَ وسِيئَتْ وَجِيئَ وَجَاءَ وسُوءَ

وَالسَّمَاءِ وَمَاءً و مد منفصل انزلت اَنَّا اَنْزَلْنَاه

وَاسْمُهُ اَحْمَدُ وَمَا اٰمَنَ وَمَا اَنْتَ وَهَا

اَنْتُمْ اَلَا اَنَّهُمْ وَاِلَى اِبْرَاهِيمَ علی هذا القیاس

قاعده مد وقفی است چنانچه يَوْمِ الدِّيْنِ

وَنَسْتَعِيْنَ • وَيُوقِنُوْنَ • وَكَافِرِيْنَ

وَبَصِيْرًا • همین باید دید و این مدات را مد وقفی عارض گویند

یعنی عارضی باز داشتن مد این سبب وقف منوط به سبب
همزه و مد این وقف لازمست خبیث خَیْرٌ وَغَیْرٌ
وَخَوْفٌ وَسُوْءٍ و طول این مدات وقفی
اگر دم درازست سه الف باید کشید و اگر دم کوتاه است
توسط الف کشند و اگر دم بسیار کم است قصر یک الف
کشند قاعده در میان وقف مالوقف جزم یعنی حرف
موقوف علیه را ساکن باید خواند یعنی حرف که وقف را
بجای وقف باید کرد و آنچه حرکت ما قبل آن حرف
موقوف علیه باشد جزم او بر جای خود باید انداخت و حالت
در وقف دیگر اند که یکی را روم گویند و دویم را اشمام گویند
انها نیاورم لا بجای خود اما رمز وقف اینست در جدید سر اولم
حافظ این نظم را بشنو کنون تا ترا در وقف باشد رهنمون

تمم دهم

میم وقف لازم است مگذر از او ∴ گر گذشتی بیم کفر است اندر او

طا چون وقف مطلق آمد مر ترا ∴ مگذر از آن هر کجا یابی او را

جیم جایز گر گذشتی هم رواست ∴ لیک در وی ایستادن بهتر است

ز مجوز ایستی هم درخور است ∴ لیک بگذشتن از او اولیتر است

صاد را وقف مرخص خوانده‌اند ∴ ایستی در وی اگر درمانده‌اند

صاد لا وقف ضروری گفته‌اند ∴ لیک این معنی بسی دریافته‌اند

قاف لیکن هر کجا باشد در آن ∴ قیل پنداری میان واقفان

وقف کن هر کجا که آیت بنگری ∴ لا اگر باشد مرکب بگذری

قف که آن را وقف قرآن کرده‌اند ∴ بگذری بهتر از آنجا گفته‌اند

لا اگر یابی علامت اندر او ∴ نیست وقف مر ترا بگذر از او

تمام گرد

بمکارم نظام هذا الکلام من سخنی زین الفانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين
والصلوة على رسوله محمد وآله واصحابه
اجمعين ترتيب كلام الله وتاليف بنده كمترين نصرت
بن عمر عوف اسكندر غفر الله ذنبه ولوالديه ولجميع
المومنين والمومنات والمسلمين والمسلمات
اغاز كتاب مذكور بعنايت الغفور بر انجمله تحرير يافت حافظان
تبقريبى شد يا نه قلم آورده شد وزينت الفاظ نام كرده اند
رجا انكه بر طريق استفاده بدعاى خير ياد فرمايند والله المستعين

پس باید دانست که اولا معلم قواعد قرائت بر تقدیم این
الفاظ است که مفصلا بر رشته بیان خواهد رسید بدین تفصیل
اظهار و اخفا و بی‌ملون و بوقف و
شدّ و مدّ و ابدال و ترقیق و
تفخیم و تخفیف و تبدیل و تسهیل
و بعض ادلهٔ دیگر که بعون حضرت ربّ الارباب
تقریر یافته تحریر پذیر خواهد شد متوقع است که چون
آدمی زاد را جائزه خطا بر سر لوح سرنوشت از روز
ازل کشیده‌اند بنابران بعین عطا تقصیرات را
منظور نداشته قلم عفو در کشیده اصلاح را موجب اجر
عظیم دانند پس بدان بدرستیکه حروف تهجی
شش در اظهار است و یازده در اخفا و شش در بی‌ملون

دوم در وقف ویک قلبست که آنرا ابدال گویند پس تفصیل
اولا شش حروف اظهار بترتیب الهمزة والهاء والحاء
والعین والغین والخاء بدین ترکیب منظور دارند
اخفا غنه گویند چون بعد از نون تنوین و ساکن
ازین شش حروف یکی واقع شود تنوین مذکورین را اظهار
پنهان نداشته بخوانند چنین که خشی الملائکه چون علیم
وحکیم وحلیم وعلیم چون لطیف خبیر
چون عفو غفور چون منسکا هم ناسکوه
ونون ساکن را ازین شش حروف یکی واقع شود نیز چنانکه
من آمن ومن حیث ومن عمل ومن
خلق ومن غیر وان هو ومن هو وصل
دوم اخفا پانزده حروف باین ترتیب التاء والثاء

و الضاد و الطاء و الظاء و الفاء و القاف
و الجيم و الدال و الذال و الزاى
و السين و الشين و الصاد و الكاف
چون ما بعد تنوین و نون ساکن ازین پانزده
حروف یکی آید یعنی واقع شود و نون پنهان باید خواند
جنّاتٍ تجري خيرٌ ثوابًا و متكبّرٍ
جبّارٍ و الهةً دون الله و نَّ ابا ذلكَ
و صعيدًا انْ لقًا و قولًا شديدًا و عدًا
شديدًا و قومًا صالحين و كلًّا ضربنا
و كشجرةٍ طيبةٍ ظلًّا ظليلًا و سجّيلٍ فجعلهم
و امةً قائمةً كرامًا كاتبين و نون ساكن
نیز همین حکم دارد جنات من تولّى فامّا من ثقلت

وَمِنْ جَنَّةٍ وَمِنْ دَابَّةٍ وَمِنَ الَّذِي وَمِنْ
زَقُّومٍ وَمِنْ سِجِّيلٍ وَمِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَمَنْ
صَلَّى وَمَنْ ظَلَّ وَأَنْ طَلَوْ كَانَ مِنْ ظَهِيرٍ
وَمِنْ فِرْعَوْنَ وَمِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ كُلِّ حَرْبٍ

فصل يرملون شش حروفست الياء و الراء
والميم واللام والواو والنون چون ما بعد نون ساكن
وتنوين ازين شش حروف بيا و واقع شود ادغام بايد نمود
حرف نون حروف اول در حرف ثانی نهان بايد نمود چنانچه
فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ وَثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ وَبِحِجَارَةٍ
مِنْ سِجِّيلٍ وَآيَةٌ لَهُمْ وَزَكَوٰةً وَأَقْرَبَ
رُحْمًا وَعَذَابًا نُكْرًا بغير غنه لام و را
بغنه ادغام بايد نمود مثل هُدًى لِلْمُتَّقِينَ وَرَحْمَةً

لِلْعَالَمِينَ و غَفُورٌ رَحِيمٌ ، و نون ساكن نيز همين
حكم است چنانچه مِنْ لَدُنْكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ و مِنْ رَبِّكَ
و مِنْ تَقْوِمٍ و مِنْ رَبِّهِمْ و مِنْ مَسَدٍ و مَنْ
لَا يُؤْمِنُ و مِنْ وَرَائِهِمْ و مَنْ يَشَاءُ اما
در چند جا ادغام جايز نداشته اند بلكه محل علت اظهار كرده ولكن
نزد واو و يا بالاتفاق مثل صِنْوَانٌ و قِنْوَانٌ
وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا و بُنْيَانٌ و از نيز حروف
يرملون در ميم و نون ادغام با غنه و در لام و را بلا غنه
بايد خواند و در واو و اختلاف است نزد بعضى اين و بعضى آن
فصل در ابدال يعنى باى قلب است چون ما بعد تنوين و نون
ساكن حرف با واقع شود و مبدل بميم كرده بايد خواند نحو
ضَلَالٍ بَعِيدٍ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ فَسُوقٌ

بما

بِكُمْ وَسَمِيْعٌ بَصِيْرٌ . و مانند این و نون ساکن
نیز این حکم دارد چنانچه مِنْ بَعْدِ و مِنْ بَيْنِ و مِنْ
بَهِيْمَةِ الْأَنْعَامِ نه بر طریق بر ملون شود یعنی مشدد
نه بر نحو اظهار یعنی پیدا و روشن خواندن حرف بلکه طریق
اخفا باید خواند و این تقریر از استاد متعلق گشت فصل نوع
سه حروف بدین ترتیب الباء والواو والفاء
چون ما بعد میم ساکن جمع ازین سه حروف یک آید علحده
و مع فرق باید خواند و این درین آیه بر اولی آمده است
أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِيْنَ يَرِثُوْنَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ
أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوْبِهِمْ
وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ
و مانند این چنانچه تَرْمِيْهِمْ بِحِجَارَةٍ وَمَثَلُهُمْ

أَزْوَاجُهُمْ نحو كَيْدُهُمْ فِي تَضْلِيلٍ وبعضی قراو
میگویند یعنی با واو فاسند این است اَللهُ یَسْتَهْزِئُ
بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ فصل
در ادغام حرفی که ما بعد یک جنس باشد وحرف ما قبل ساکن وما
بعد متحرک باشد نحو وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا
ونحو كَانَتْ تَأْتِيهِمْ ومثل قَدْ دَخَلُوا
ونحو إِذْ ذَهَبَ ومانند تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ ونحو
قُلْ لَكُمْ ونحو مِنْ نَجْوَى ونحو مَنْ نَشَاءُ
ومثل آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَآوَوْا وَنَصَرُوا هُمْ
باتفاق جمیع قرا مذکورین بدین اسامی نافع ابن کثیر
ابن عمر ابن عامر وعاصم وحمزه وکسائی
رحمت الله علیه اجمعین ادغام کردن آمده است اگر قبل

دما بعد

ومابعد را متحرک باشد چنانچه فلا انساب بینهم
وحیث ثقفتموهم وتحریر رقبة وفلا
انا وقال وانک کنت وقالا وتری الناس
سکاری ومن یبتغ غیر الاسلام وکیف
فعل ورحیم مالک یوم الدین ومن
التجارة وانه هو بجمله مفردات نزدیک ابوعمرو
ادغام امده است اما نزدیک بقیه قاریان ادغام نیست
ودیگر انکه درین کلمات کنت ترابا وانت تکره
وانت تسمع وانت تعلم ومانند این انکه کلمات
یکی تای مخبر ودیگر تای مخاطب ادغام لابد خطاست
ودیگر انکه ماقبل مشدد بود چنانچه احل لکم وقتم
میقات ومثل این نیز ادغام نیامده است
فصل

ور ادغام قد در این حروف هشت ذیل تا و
سین و جیم و ذال و ضاد و ظا و شین
و صاد و دال ادغام آمده است بدین موجب
قَدْ تَبَيَّنَ قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا فَقَدْ ضَلَّ فَقَدْ ظَلَمَ وَلَقَدْ
صَرَّفْنَا قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا قَدْ دَخَلُوا
فصل در ادغام اذ در این حروف بدین موجب
تا و زای و صاد و جیم و دال و
سین و ذال ادغام آمده است مثل هذا
اِذْ تَأَذَّنَ اِذْ زَيَّنَ اِذْ صَرَفْنَا اِذْ جَعَلَ اِذْ دَخَلُوا
اِذْ سَمِعْتُمُوهُ اِذْ ذَهَبَ فصل در دانستن
مدات در قرآن تمامی یازده مد است و در این هیئت مگر آنکه در قرآن

فاربان

قاریان و راویان الفاظ است می مدات بدین تفصیل است
و نزدیک محققان حد کشش مد بقدر چهار الف است و نزدیک قاریان
بقدر دو الف مگر چندی مد که دران اختلاف است مد یک الفی
و مد دو الفی و مد سه الفی و مد چهار الفی و بیان الفی انکه چنانچه
در شمار معروف است اگر بقدر یک انگشت شمرد یک الفی و اگر دو انگشت
دو الفی و هرگاه سه انگشت سه الفی و چنانچه چهار شمرد و چهار الفی
بتفصیل مدات این است مد الاصل و مد الفصل و مد
العدل و مد التمکین و مد الروم و مد الفرق و مد الحجز و مد
الهمزه و مد البنیه و مد المبالغه و مد الفراش و مد ضمیر در بیان
مد الفصل است بدین تفصیل مد الاصل انست که در کلمه واحد
بود مثل انکه الف ساکن و واو ساکن و یای ساکن را چون
الف متحرک ما بعد واقع شود این سبب مد است خواه در کلمه

واحد و غیر واحد واحد اگر در کلمهٔ واحد است مدّ الاصل
نحو جاءَ یشَآءُ سمآءُ و او مثل بسُوٓءٍ یاء
ساکن نحو هنیٓئًا مریٓئًا و سیٓئت و سِیٓءَ
وَ بَرِیٓءٌ و مانند اینها و مدّ الفصل آنست در کلمتین الف
در آخر کلمهٔ اول الف ساکن یا یای ساکن و یا واو
ساکن بود که در اول کلمه همزه متحرک بود چنانچه اول کلمه
الف ساکن بِمَآ اُنزِلَ وَمَآ اُنزِلَ وَمَآ اَنَا
وَلَآ اَعبُدُ اِنَّآ اَرسَلنَا اِنَّآ اَنزَلنَا اِنَّآ اَوْ
حَیْنَآ مثل واو ساکن قَالُوٓا اِلَینَا تُوبُوٓا اِلَی اللهِ
کُونُوٓا اَنفُسَهُم لَوٓ اَنزَلنَا مثال یای ساکن
فِیٓ اَنفُسِهِم لَیَحزُنُنِیٓ اَن تَذهَبُوا بِهٖ یٰبَنِیٓ اٰدَمَ
یٰبَنِیٓ اِسرَآءِیلَ هُوَ الَّذِیٓ اَنزَلَ و مانند این و مدّ

ضمیری انکه بونن جمله‌یه اِسْمُهُ اَحْمَدُ عِنْدَهُ

اِلَّا بِاِذْنِهِ اَحَدًا وَهٰذِهِ اَنْهَارُ ابن سنای

ضمیری ومتصل منفصل بر قول بک صاحب قراءه اسمر

ک ی وبروایت بک راوی ابو عمرو دوری

ویا سوسی مد کردن امده لت ومدّ طویل انکه بر قیاس

نج الف ومدّه مابین بر قیاس ۳ الف باشد ومدّ

قصیر انکه بر قیاس یک الف ومد العدل انست که اکر بعد الف

ساکن حرفی بشدّ دباکی اکا مدّ عدل کویند چنانچه

وَلَا الضَّآلِّيْنَ وَتُحَآجُّونَ وَدَآبَّةً

وَلَا تَتَّبِعَآنِّ ومانند این مدّ تمکین الهمزه چنانچه

اُولٰٓئِكَ وَمَلٰٓئِكَةً ومدّ الروم چنانچه هَٰٓاَنْتُمْ

بعضی انبر مد الاشیر منجوانند وَهٰٓؤُلَآءِ اول مدّ الروم

دوم مدّ الفصل ست الفرق چنانچه ءَآللّهُ خَيْرٌ أَمَّا
يُشْرِكُونَ و لأنه يفرق بين الخبر والا
ستفهام و مدّ الحجز ست ءَأَنْذَرْتَهُمْ ءَإِذَا
ءَامَنْتُمْ اين مدّ را بهر حاجز می خوانند الف و ميل
كوتر منحو نند و مد البدل چنانچه آمَنَ الرَّسُولُ آدَمُ
آمَنَّا مانند اين نزديك ابو عمرو بقدر يك الف و نزديك
عاصم اشباع است و مدّ البنية چنانچه زكريّا اين
مدرا عاصم منحو انند و مدّ المبالغة بقرائت ابن كثير دو
الف نفی غير خدا بود و در حديث آمده است مَنْ قَالَ
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَمَدَّهَا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ أَرْبَعَةَ
آلَافِ ذَنْبٍ مِنَ الْكَبَائِرِ در حديث ديگر
آمده است مَنْ قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ بغير مدّ التثقيل

و تخفيف

وَإِنْ خَفِيفٍ فَقَدْ كَفَرَ مدّ الفراس و مدّا راین میگویند
این مدّ لاو قتی کشند که در کلمه لین الف کرد و یا واو ساکن
و یا یای ساکن باشد و فرد است کلمه یا نه جمع کرد
الف عِلْمُ الْكِتَابِ و نزدیک و لو يَعْلَمُونَ
مَا يَوْمِ الدِّينِ دیگر که یک قاریان اختلاف
حروف تماثیل یجنس ادغام کنند فصل هجی که در حروف
تهجی بر سر سورتهاست چنانچه الم المر الر المص طسم
طس حم عسق کهیعص یس حم
ص ق ن از جمله آنچه سه حرف لــ
لام و میم و سین و صاد و کاف و قاف
و نون و عین مدّ بایدکه و انچه طه اینجا مد جایز است

فصل در ادغام تا را نامیم حروف ادغام باید گفت

وَإِذَا جَنَّحَ زَطَ صَ تَ تَ سَ جِنْحِ
مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ وَكَانَتْ تَأْتِيهِمْ وَ
كَذَّبَتْ ثَمُودُ لِهَدِّمَتْ صَوَامِعُ وَ
وَخَبُثَتْ ذُنُوبُهُمْ وَنَضِجَتْ جُلُودُهُمْ
وَدَّتْ طَائِفَةٌ فصل در ادغام تفخیم
و ترقیق چون رای مفتوح یا مضموم و یا ساکن و ما قبل
مفتوح و مضموم بوده باشد جنانچه رَسُولٌ وَرُسُلٌ
وَأَرْسَلَ این را رای تفخیم گویند یعنی تغلیظ لام در کنند
و اگر مکسور بود و یا حرف ما قبل مکسور بود و یا ساکن باشد
جنانچه رِسَالَةٌ وَرِجَالٌ وَمِرْيَةٍ وَفِرْعَوْنَ
این را ترقیق گویند یعنی تخفیف مگر در حروف استعلا
قظ خص ضغط یعنی حروف این است ق

ظ خ ص ض غ ط چون بعد از رای
مکسوره یکی ازین حروف آید تفخیم باید کرد این و در
کلمه نحو مرصاد و قرطاس و فرقة
تصطرخة فارغا و مانند این و در کلمات
لله عاقبة الامور وحصل ما في
الصدور و يبعث من في القبور
و مانند این در حالت وقف تفخیم کن و بغیر وقف ترقیق
و اگر امالت کنند هم ترقیق خواه وقف خواه غیر وقف و در
کلمات بصیر و نذیر و قدیر که راء مضموم بود
یا ساکن صحیح رسل و ارسل و این را لا بد تفخیم کنند
و مانند این در حالت وقف ترقیق و بغیر وقف تفخیم
در کلمات ذکر و قدر و شعر و مانند این در حالت

تفخیم و بغیر وقف ترقیق در این کلمات عُسْرٍ و دُجُرٍ

و مُنْتَصِر و در حالت وقف ترقیق و بغیر وقف تفخیم

فصل در لام تفخیم در این کلمات همه ترقیق دانند مگر در محل

اسم الله تفخیم و هم ترقیق چنانچه کسره بود ما قبل اسم الله

رفع گو نصب گو و نیز للام لله را تفخیم باشد گو را

چنانچه اَللّٰهُ وَ اللّٰهُ جَعَلَ اللّٰهُ رَزَقَكُمُ اللّٰهُ بِكُمُ

اللّٰهُ رَسُولُ اللّٰهِ اَرْضُ اللّٰهِ هُمُ اللّٰهُ لِيَ تفخیم

باید خواند بالاتفاق کسره گر ما قبل اسم الله باشد از زمان ابدال

ترقیق واجب بی اختلاف چنانچه بِاللّٰهِ لِلّٰهِ فِي

سَبِيلِ اللّٰهِ بِسْمِ اللّٰهِ بِاِذْنِ اللّٰهِ عَلَيْهِمُ

اللّٰهُ و مانند این ترقیق باید خواند بالاتفاق فصل در

تخفیف مبتدل در همزه هم اعراب که در این کلمتین باهم

لیتز

بنهند چنانچه اِذَا جَآءَ اَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ
وَهٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ اَوْلِيَآءُ اُولٰٓئِكَ اٰا
اٰا تخفیف لکنه بر وجه همزه را بیه کنند و تبدیل
لکنه اوّل بمد بدل کنند فصل در حد همزه با اعراب
در کلمه واحد گویند چنانچه ءَأَنْتُمْ ءَأَقْرَرْتُمْ ءَأَمِنْتُمْ
در علامت دو همزه و آنرا پنج وجه است وجه تحقیق
بر سبیل جمله ءَأَنْتُمْ یعنی بغیر مد صحیح ءَآنْتُمْ یعنی با مد
یک وجه در تبدیل بر سبیل جمله اَانْتُمْ یعنی همزه دوم را به همزه
اوّل بدل کنند و آنرا ابدال گویند و دو وجه در تسهیل
بین بین جسته فصل یعنی طریق استفهام نه با الف نه بهاء
تمام بلکه با اشمام یعنی بین بین و آنرا تعلیم استاد [تعلق دارد]
فصل بدانکه در قرآن سه جای ثُمَّ آمده است در جاهای دیگر

ثُمَّ امده لت يك سوره الشعرا وَهُوَ اَنْ اَغْرَقْنَا ثُمَّ
الْاٰخَرِيْنَ وصل در سوره الدهر وَاِذَا رَاَيْتَ
ثَمَّ رَاَيْتَ نَعِيْمًا وَّمُلْكًا كَبِيْرًا سيوم
در سوره اِذَا السَّمس كُوِّرَتْ مُطَاعٍ ثَمَّ اَمِيْنٍ
فصل در اوقاف منزل و تعين در سورتها آل عمران وَمَا
يَعْلَمُ تَاْوِيْلَهُ اِلَّا اللّٰهُ در سوره مايده لَا تَتَّخِذُوا
الْيَهُوْدَ وَالنَّصٰرٰى اَوْلِيَاۤءَ بَعْضٍ در سوره
انعام مِثْلَ مَا اُوْتِيَ رُسُلُ اللّٰهِ در سوره اعراف
لَا يُجَلِّيْهَا لِوَقْتِهَا اِلَّا هُوَ در سوره نحل وَلَاَجْرُ
الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ در سوره يس مَنْ بَعَثَنَا مِنْ
مَرْقَدِنَا در سوره الملك فَوْقَهُمْ صٰفّٰتٍ
وَيَقْبِضْنَ ذكر تلاير سند و وقف حيث الوقف
فقط

قطع الكلمة يعني انصراف در آخر كلمه است الوقف السكون

فصل در بيان مخارج حروف بدانكه بيست و نه حروف

را شانزده مخرج و سه مجاز مخرج و مخرج جاى بيرون آمدن

و مجارى جاى رونش يعنى آن حروف از آنجا بيرون

مى آيند يكى حلق دوم بن زبان سوم ميان زبان چهارم

كرانه زبان پنجم سر زبان ششم از لب بيرون مى آيد

مجرى بر سه جاى يكى حلق دوم دهان سوم لب و مخارج

حروف بيست و نه بجهت اينكه از حلق است ا ح ع غ

ها و از بن زبان دو حرف خيزد بيارى نيز كام ق ك

و از ميان زبان سه حروف خيزد بيارى ميان كام و زبان ج ش ى

و از پهلوى زبان دو حروف خيزد بيارى دندان ض ل

و از سر زبان يازده حروف خيزد بيارى دندانها ط

ت و ط و این ۳ سه ببالای دندانهای زبر ث ذ ظ

و این سه حروف ببالای سرهای دندان س ض ز

و این چهار حروف باطن زبر چهار دندان زیرین م ب و از لب

چهار حروف خیزد و این حروف اندرون لب زیرین ببالای

کرانه‌های چهار دندان که ذکر رفت ف و سه حروف دیگر

ببالای هر دو لب وصل و وقف چون وقف مطلق آمد ایستادن

بهتر است ج علامت جایز است لیکن در عدم ایستادن بهتر است

م وقف لازم است نباید گذشت که در وی بیم کفر است

وقف ص رخصت است اگر از راه ایستادن بماند یک بار باید کردن ق قل

دراز بار استی بماند هم دران وقف ع حسن و ممنوع مقام الذین الکم

در قرآن پنجاه و پنج وقف کفر است پس البته رعایت عدم آن

منظور باید داشت چرا که با وجود آن نماز باطل شود و فساد

بود در

روی دهد اول در سوره فاتحه صراط الذین دوم غیر
المغضوب سیوم در سوره بقره قردة خاسئین
چهارم علی ملك سلیمان پنجم لا تقولوا راعنا
و قولوا فثم وجه الله ان الله واسع
علیم ششم هفتم در سوره آل عمران واکفروا آخره
لعلهم یرجعون ولا یؤمنون هشتم
قول الذین قبلوا و نهم ستکتب
ما قالوا وهم فی خلق السموات والارض
ربنا دهم در سوره النساء یوصیکم یازدهم
غفورا رحیما والمحصنات و متصل باید خواند
و رحیما وقف نباید کرد سیزدهم سبحانه ان یکون
چهاردهم در سوره مائده لقد کفر الذین قبلوا

یازدهم فبعث الله غرابا شانزدهم در سوره انعام

أئنكم لتشهدون هفتم در سوره ولو كنا كارهين

نهم در سوره انفال وقالت اليهود نوزدهم

لقوم يسمعون قالوا ... سوره هود فصل

بیست و ... در سوره یوسف لفي ضلال مبين

بیست و دوم در سوره ابراهیم قالت رسلهم

بیست سوم در سوره یوسف جای دیگر ولقد همت

به وهم بها على الله ... فليتوكل

المؤمنون. وما لنا در سوره ابراهیم جای دیگر

بیست و پنجم الم تر الى الذين بدلوا نعمت

در سوره حجر انك لمجنون بیست و ششم در سوره نحل

وقال الله لا تتخذوا بیست و هفتم در سوره کهف

ويوم

وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا بيت وپنجم در سوره مريم

عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا وَقَالُوا بيت و[illegible]

در سوره الانبيا لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونَ

[illegible] در سوره يس مِنْ بَعْثِنَا سي و[illegible] در سوره

ص مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ

حِينَ [illegible] فصلت وچهارم در سوره زمر أَنَّكَ

مِنْ أَصْحَابِ [illegible] در سوره زخرف لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ سي وپنجم در سوره جاثيه الَّذِينَ

لَا يَرْجُونَ سي وششم در سوره فتح مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ سي و[illegible] در سوره

[illegible] بِكَاهِنٍ وَلَا [illegible] در سوره حشر كَمَثَلِ

الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ [illegible] در سوره

ملک قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ چهل و ... در سوره

والنازعات بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى

چهل و پنج ... فَحَشَرَ فَنَادَى فَقَالَ چهل و ...

در سوره اعلی سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى

الَّذِي ... يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى

چهل و ... در سوره غاشیه چهل و ... إِلَّا مَنْ تَوَلَّى

پنجاه در سوره الفجر يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

پنجاه و یکم در سوره والعادیات فَوَسَطْنَ بِهِ

جَمْعًا پنجاه و ... در سوره ماعون فَوَيْلٌ

لِلْمُصَلِّينَ پنجاه ... سَاهُونَ پنجاه

... در سوره الکافرون قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

پنجاه و پنجم در سوره الناس مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ

الختام

الخناس • سبحان ربك رب
العزة عما يصفون • وسلام
على المرسلين والحمد
لله رب العالمين • ۵۵

تمت تمام شد سلخ
سانزدهم شهر جمادی الاول ۲ جلوس ولد قسم
بیان نه وقف سکته در سورهٔ فاتحه
دلل هرب
کیو کنغ کنش نغل نغل ۹

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوات این چند سطور در بیان مخارج
حروف تهجی و بعضی از قواعد قرائی که ناچار است
قاری قران را از ان تهجی که مختار حضرت شیخ شاطبی و شیخ
محمد جزری است رحمهما الله مشتمل بر مقدمه و فصل
و خاتمه در سه موضع بر دولان نوشته شد و مشار الیه آن نواب
سلطان معز الدین قاضی عزت الله و عزه الله فی
الدارین و علی درجته فی الکونین جعل التوفیق رفیقه
بعزته مع ازدیاد عمره و عمر اولاده تسطیره بوقوع الملقب آخر
والطاف السلطان الاعظم و الخاقان المکرم نور الدین محمد
جهانگیر بادشاه خلد الله تعالی ملکه و سلطانه بخطاب قاضی خان

از انکه همگی همت و تمامی نهمت ایشان بموجب حدیث
قدسی که بقوله الرب سبحانه تعالی من شغل القران
عن ذکری و مسئلتی اعطیته افضل ما
اعطی السائلین و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
و سلم خیرکم من تعلم القران و علمه
و بتلاوة القران مصروف گشته چنانکه جامع
این اوراق فقیر حقیر نور الدین قاری المحض برای
همین از بهره و اینجا آورده قبل الله سعیه فی
افاده و جعل عاقبته فی الخیر و السعادت
و نام این رساله مقصود القاری نهاده شد امید که
این رساله را فهمیده بخوانند و در عمل در آورند تا قرائت
صحیح بخوانند انشاء الله تعالی انه الموفق لمن یشاء
بحمد

بحکمة والمیسر بکل عسر بکمال قدرته

مقدمه در بیان مخارج حروف بیست و نه گانه و بعضی

از صفات ضروریه چنانکه همزه از پایان حلق که جانب سینه است

و الف از کاو ریکه حلق و دهن و با از بر دو لب

و تا از سر زبان و بیخ ثنایای علیا که دو دندان پیش است

جانب بالا ایست و ثا از سر زبان و سر ثنایای علیا

و جیم از میانه زبان و حا از میان حلق و خا

از سر حلق که جانب زبان است و دال با تا و ذال

با ثا مشتبه و را از کناره سر زبان و بیخ رباعیه و ناب

ضاحک است که دندان میان ثنایای علیا و سه دیگر است

و زا از سر زبان و ثنایای سفلی و سین با زا و شین

با جیم و صاد با شین و ضاد از تمام کناره

زبان تا آنکه متصل شود دندان کرسی بالا از جانب چپ
با دال و طا نیز با تا و ظا ایضا با ثاء مثلثه
و عین با حاء و غین با خا و فا از زیر
ثنایای علیا و شکم لب پایین و قاف از اقصای
زبان از جانب حنک و کاف فروتر از آن و لام
با رای مهمله و میم با باء موحده نون ایضا با رای
مهمله و واو غیر مده هوای لب و مده از جوف با هیچ
الف و ها با همزه و یای غیر مده ایضا با جیم
و مده نیز از جوف و از این جمله چهار حروف مطبقه اند
صاد و ضاد و طا و ظا باقی و باقی همه منفتح اند باز از همه این حروف
بیست و نه گانه هفت حروف مستعلیه اند و مستفله اند یعنی برنهج
که باشند و الفی که متصل اند بهایات منفتح گشت و مجموع آن
دلیل کلمات

در این کلمات که قظ خص ضغط باشد و پای
مستعلیه اند که حرف اند یعنی باریک مگر راء و لام
اسم الله که آن هر دو تفصیل دارد چنانکه بیاید انشاء الله تعالی
والفی که متصل حروف مستعلیه باشد نیز باریک باید خواند باز
از مجموعه حروف تهجی هشت حروف شدیده اند یعنی سخت و آن
در این کلمات که اجد قط بکت باشد و باقی همه رخوه اند
یعنی نرم مگر پنج حروف که بین بین اند یعنی میان سخت و نرم
و جامع آن کلمه لن عمر است و صفت لام لام اسم الله
که لفظ الله یا اللهم باشد بعد میم باشد اگر بعد فتح یا ضم واقع
شود مفخم است مثل قال الله محمد الرسول الله
و سبحانك اللهم و بعد از کسره مرقق اند مثل

بسم الله و قل اللهم فصل لام ساکن دو حالت

دارد ادغام و اظهار اگر بعد از وی لام یا راء آید مثل

هل لكم و بل ربكم و گرنه اظهار مثل الحمد لله رب

العالمين و رب الملائكة فصل میم ساکن سه

حالت دارد ادغام و اخفا و اظهار اگر بعد از وی میم آید

ادغام مثل منهم من كلم الله اگر با آید اخفا مثل

وما هم بمؤمنين و گرنه اظهار مثل الحمد لله

و انعمت عليهم فصل نون ساکن و تنوین

چهار حالت دارد اظهار و ادغام و قلب و اخفا

اگر بعد از اینها یکی از حروف حلق آید اظهار مثل

مَنْ آمَنَ وَمِنْهُم وَمِنْ حَفيظٍ وَمِنْ

عَلَيْهِمْ وَمِنْ خَوْفٍ وَمِنْ غلٍّ وعذابٌ اليم

و بسم

وسمیع علیم و نحو ذالک و حروف حلقی شش اند
چنانچه درین بیت منظوم گشته بیت حرف حلقی شش بود
ای نور عین همزه ها و حا و خا و عین و غین
اگر بعد از نون ساکنه یا تنوین یکی از حروف یرملون
آید ادغام و لکن بر ضع لست ادغام بی غنه و ادغام
با غنه اگر بعد از نون از حروف یرملون راء و لام آید
ادغام بی غنه ادا باید کرد مثل من ربهم و من لدن
و تواب رحیم و انداد الیضلوا و در یا حروف
جامع در کلمه نون من ادغام با غنه ادا کرده شود
و اگر دو کلمه باشد مثل من یقول و من و ال و من
مال و من نور و لقوم یؤمنون و نرا با
و عظاما و بشری با مرحمتهم و خیر نزلا

واگر در یک کلمه باشد اظهار باید کرد مثل دنیا و بنیان
و صنوان و قنوان و اگر بعد آنها با آید قلب با میم
باید کرد مثل من بعد و بغیا بینهم و نزد حروف
باقیه اخفا باید کرد چنانچه با غنه و مخرج غنه خیشوم است که دماغ است
مثل و من تاب و جنات تجری و من ثمره
و صبا الی غیر ذلک فصل الراء المهمله راء متحرک
بفتح و ضم مفخم است و بکسره مرقق و راء ساکن غیر وقفی
اگر بعد فتحه و ضمه باشد مفخم ادا کرده شود مثل برزاً و انظر الی
العظام و بعد از کسره تفصیل دارد یعنی اگر بعد از کسره اصلیه
متصل واقع شود و بعد او حرفی از حروف مستعلیه در یک کلمه
نباشد و سکون راء و کسره در یک کلمه باشد مرقق است مثل
فرعون و الا مفخم چنانچه اگر بعد از کسره عارض باشد

مثل

مثل ارجعوا یا بعد از کسرهٔ منفصله مثل رب ارجعون

یا بعد او حرفی از حروف مستعلیه باشد مانند مرصادا و قر

طاس و فرقة مفخم ادا کرده شود و در کلمه فرق کالطود

العظیم در سوره شعرا دو وجه است ترقیق و تفخیم و راء وقفی

چون بعد از فتحه و ضمه واقع شود مفخم است مانند سقر و دسر

و بعد از کسره مرقق مثل قد قدر و اگر بعد از سکون باشد اگر آن

سکون یا است مثل خیر و خبیر ترقیق است و الا نظر

بما قبل او باید کرد اگر ما قبل او مفتوح و یا مضموم است مثل

قدر و کفر مفخم باید خواند مگر در کلمه و اللیل اذا یسر

در سوره الفجر دو وجه است اما ترقیق او اولی است کما فی

النویری شرح الطیبة للشیخ محمد جزری رحمه الله علیه و اگر یا کسر

بود راست باریک مانند سحر مگر دو کلمه که مصر و فطر

که در آن هر دو وجه است اما اولی در مِصْرَ تفخیم است و در
قِطْرِ ترقیق فصل اگر بعد از حروف مدّه که الف ساکن
ما قبل او مفتوح و واو ساکن ما قبل او مضموم و یای ساکن
ما قبل او مکسور است همزه واقع شود خواه در یک کلمه که آن را
مدّ متصل نامند چون أُولَٰٓئِكَ وَسُوٓءَ وَجِيٓءَ
خواه در دو کلمه که آن را مدّ منفصل نامند چون بِمَآ أُنزِلَ
وَقُولُوٓا آمَنَّا فِيٓ أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ
امام عاصم رحمه الله در آن هر دو نوع مقدار چهار الف
مدّ میکشد و چون بعد از حروف مدّه سکون لازمی واقع
خواه مشدّد مثل وَلَا الضَّآلِّينَ وَأَتُحَآجُّوٓنِّي
خواه مخفّف در مانند مدّات فواتح بر سوره که الٓمٓ و
الٓمٓصٓ و الٓمٓرٰ و كٓهيٰعٓصٓ و

در

وطسم وطس ویس وص وحم
وحمعسق وق ون است نزد جمیع قراء
مقدار سه الف مد باید کرد و اگر بعد از حروف مد
سکون عارضی که بسبب وقف عارض شود در یوم
الدین و سریع الحساب و یوقنون
در این جمیع قراء را سه وجه است مد سه الفی و دو الفی
و یک الفی و عبارت از طول و توسط و قصر است
چون موقوف علیه همزه نباشد مثل کما امن السفهاء
در این حال و یک الفی نیست از برای آنکه همزه نیز سبب مد است
و آن موجب است بدانکه [illegible] و خواندن قرآن
به تجوید و عبارت از دادن حروف حقها است حتی آن حروف
و آن فرض عین و لازم است هر که قرآن خواند از برای آنکه قرآن

به تجوید نازل شده است و همچنین از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بوسایط اسانید ثقه بما رسیده پس تارک آن آثم باشد.
و نا خواندن اولی است از خواندن او چنانچه در شرح مقدمه
شیخ محمد حبیب رحمه الله آورده است اگرچه فقهای عظام بسبب آنکه
نماز فرض عملی است در خطا کردن بعضی جا از تجوید وسعت کرده اند
اما نه بر کراهت این چنین کس فرموده اند و معلوم است که بعضی
خطا و زلل فقهای را شنیده به اختیار او کرده در نماز آن باشد.
صادر شدن است نه آنکه چیزی را بد اند آورده اخطا و ذلت
کوید چنانکه در وسیلة السعادة که یکی از کتب فقه معتبر است
آورده که در ادای حروف در رعایت قواعد قرآنی و عاجز
باشد بر او لازم است که با مجهود شب و روز تعلیم آن بکوشد
والا نماز نشی جایز نیست کما فی فتح القدیر المعروف
بابن الهمام رحمه

بابن الهمام شرح للهدایه و در غیر نماز چون تلاوه القران کند لست
وادای این فرض پس روا نیست که ترک فرض از جهلی
نقل کنند چنانکه در فتاوی کبیری آورده است و ادا عبارت
از ذکر فتن قواعد قرائت است از استادان ماهر کما
فی الدقایق المحکمه شرح المقدمه للشیخ
الامام محمد ابن الجزری رحمه الله تعالی
علیه و الا قاری قرآن اثم باشد بحکم فرموده حدیث
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم رب تالی القرآن و
القرآن یلعنه چنانکه در شرح مقدمه است مصنف رحمه الله
آورده و چون کسی از این نعت محروم است از رحمت
قرب الله تعالی است چنانکه امام احمد حنبل رحمه الله
عز اسمه الله تعالی را در خواب دید پرسید چه سبب تقرب

بحضور قرآن توان کرد حکم شرح الکلام من ابی احمد بازعوض

کرد یا رب با فهم یا بی فهم حکم شده با فهم یا بالغیر فهم چنانکه

در احیاء العلوم آورده و نیز اگر قرآن ایستاده در نماز بخواند

بمقابله هر حرفی صد حسنه عطا می شود و اگر نشسته باشد پنجاه و در

غیر نماز اگر با وضو بخواند بیست و پنج حسنه و بی وضو ده حسنه

کما فی کنز العباد یا فواید دیگر که بعضی از آن در دیباچه

نوشته شده گشت و نیز بدانکه قرآن عبارت از قراءة

سبعه نیست بلکه عشره که از درگاه باری تعالی نازل شده اگر

کسی حرفی یا حرکتی در آن از خود زیاده کند یا قصر کند کافر

گردد و مشهور قراءة سبعه است که بعد از خلف پیدا شد

از بعضی مردم در قرآن خواندن غلط واقع می شود الا

لکن بر این زمانه چنین اتفاق که هر که از ما هر آن قرآن در مسجد

لم مصحف

که مصحف امیر المومنین عثمان زده باشد و از روی
مصحف تعلیم کند و اللّٰه تغییر نباشد پس امام نافع
را در مدینه منوره و امام ابن کثیر در مکه معظمه و امام ابو عمرو
در بصره و امام ابن عامر در شام و امام عاصم و امام
کسائی و امام حمزه را در کوفه قرار دادند بتبهیج از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم با این ان بواسطه
استادان رسیده بود تعلیم کنند گفته اند سبب شهرت
این ائمه آن گشت و لیکن ربایعی جامع شهرها و مدور گشته
در مکه بخت ابن کثیر گشت امام در بصره ابو عمرو علا داد امام
نافع در مدینه ابن عامر در شام عاصم حمزه کسائی در کوفه امام
چنانکه قرائت امام عاصم بروایت حفص و در این دیار
مشهور گشته همچنین در مدینه قرائت امام نافع بروایت

قالون و ورش و در مکه قرائت امام ابن کثیر بروایت

بزی و قنبل و در بصره قرائت امام ابو عمرو بروایت

دوری و سوسی و در شام قرائت امام

ابن عامر بروایت هشام و ابن ذکوان و در کوفه

قرائت امام عاصم بروایت حفص و بکر و قرائت

امام حمزه بروایت خلف و خلاد و قرائت امام کسائی

روایت ابو الحارث و دوری رواج یافته و سبب

رواج قرائت امام عاصم درین دیار آنست که حضرت

امام اعظم رحمه الله شاگرد امام عاصم بوده و مردم آن

دیار اکثر بمذهب ایشان اند و این قرائت از ایشان بمقام

رسیده و حضرت امام همین قرائت اکتفا کرده اند بنابر

آنکه حضرت ایشان غیر از علم فقه بر علم دیگر کم کوشیده چنانچه

در صلوة

59

در صلواة سور آوالف و رموز قرا سبعه بطریق

امام شاطبی علیه الرحمه باین سبب بدرستیکه ابج

ابج دهز حطی کلم نصع فضق رست

بکلّ امام حرف رمز تحصیل و یعنی الف

از امام نافع و ب قالون و ج ورش و د رست

د از امام ابن کثیر بزی ز قنبل و ح از امام ابو

ط دوری ی سوسی و ل از امام ابن عامر

ل هشام م ابن ذکوان و ن از امام عاصم ص

بکر ع حفص و ف از امام حمزه ض خلف و ق خلاد

ر از امام کسائی س ابو الحارث ت دوری

کسائی و الله سبحانه و تعالی علیم الحمد لله

اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله

تعالى على خير خلقه محمد واله واصحابه

وازواجه وذرياته واحبابه وعترته

وعشيرته وبارك وسلم تسليما

كثيرا كثيرا وصل على جميع

الانبياء والمرسلين وعلى

الملائكة المقربين وعلى عباد

الله الصالحين برحمتك يا ارحم

الراحمين ٥٥ تمام کرد رساله [illegible]

في التجويد ه

تنوین نون ساکن حکمش بدان ای هوشیار

کزفی ترا زینت بود اندر کلام کردگار

ادغام کن در یرملون اظهار کن در حرف حلق

قرار

قلبت لدى حرف يا در يا في اخفى ببارده ه

في التجويد

صِفَاتُهَا جَهْرٌ وَرِخْوٌ مُسْتَفِلْ مُنْفَتِحٌ

مُصْمَتَةٌ وَالضِّدَّ قُلْ مَهْمُوسُهَا فَحَثَّهُ

شَخْصٌ سَكَتْ شَدِيدُهَا لَفْظُ اَجِدْ قَطٍّ

بَكَتْ وَبَيْنَ رِخْوٍ وَالشَّدِيدُ لِنْ عُمَرُ

وَسَبْعُ عُلُوٍّ خُصَّ ضَغْطٍ قِظْ قَدْ

حَصَرْ وَصَادٌ ضَادُ طَاءٌ ظَاءٌ مُطْبَقَةٌ

وَفَرَّ مِنْ لُبِّ الحُرُوفِ المُذْلَقَةْ

مَظْهَرُ الغُنَّةَ مِنْ نُونٍ وَمِنْ مِيمِ

إِذَا مَا شُدِّدَ اخْفِ لِلْمِيمِ اِنْ

تَسْكُنْ بِغُنَّةٍ لَدَى بَاءٍ عَلَى المُخْتَارِ

من اهل الاذى وَاظهرنها عند
باقي الاحرف واحذر لدى واو
وفا ان تختفي ۝

شمال ٢٠١٢ [illegible]	مغرب ٢٤١٩٠١٢٣	[illegible]
جنوب ٢٦١٨١١٣	رجال الغيب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

جوكن آوي اكهن دلس — ٢٣١٦٩١

جوكن آوي سيرت دلس — ٢٥١٧١٠٢

جوكن آوي دكهن دلس — ٢٦١٨١١٣

جوكن آوي پچهم دلس — ٢٧١٩١٢٤

۶۱

جوکن آوي بابب دیس ۲۰۱۳۵

جوکن آوي ایان دیس ۲۸۲۱۶

جوکن آوي بوریب دیس ۲۹۱۴۷

جوکن آوي آوتر دیس ۳۲۳۱۵۸

اکي جوکن کرن نیراس : بیجهي جوکن بوجي راسا
دیهانے جوکن بخسے بد : باهین جوکن کاجهے شد

تمام شد

ده درم زر سکین سنو کان توله هفت ماشه هفت جو

بعنی چار روپیه بعنی هشت رتی

بچهار جو یک رتی میگویند و پنج رتی یک ماشه میگویند
و چهار ماشه هفت کنده نخته یک درم میگویند و ده درم
زر مبلغ چار روپیه با نُه ماشه ده کنده نخته می کند ۱۲

نون هم از طرف اللسان ای پسر   یا که بر این قول حرف و معتبر

نون ساکن مخرجش بینی شمر   نون با حرکت کما مرّ ای پسر

مخرج حرف شفوی و له مخرجان ۵

حرف شفوی با و میم و فا بدان   با تو گویم یا که بشنو ای جوان

فا جو از بطن لب سفلی بود   هم ز طرف الثنیهٔ عالی بود

شانزده مخرج شمردم با تو من   خارج از مخرج مده حرف از دهن

سیبویه و اکثر و قرا دگر   شانزده مخرج شمارند ای پسر

هم بدان کان شانزده مذکور شد   وان بنزد نحویان مشهور شد

لیک آن علامه شیخ با خبر   گوید اندر جمله علم معتبر

گفت هفده مخرج است اندر حروف   شانزده گر بشنوی ای با وقوف

هفدهم واو است ای پسر از جوف ی   حمل او اصل او لب قبل از جنس اوی

مخرجش حرف آمد اندر بینی و لب   با تو گفتم یا که بر این نیک جو بی



حرف جیم گر رسد با سین و لام — هم ملاحظه باش بی شکوک کن ادا

تا نگردد ظاهر او سین با هم بدل — قاریا می آید این را در عمل

[بشکل] در مثالها این بشکو خصال — رجسهم والرجز فاهجر دان مثال

هر کجا ساکن نباشد را بیا — نزد طا باید احتیاط ای بخت تلا

جمله تفاوت با تقابلش را بخوان — تلتقی الثقل ای ملاذ هم بدان

هم ملاحظه باش اندر حرف طا — تا نگردد دال بدل با دال و تا

تعوذ بالله

باب فی کیفیة الاستعاذة

اهل قرا چون قرائت میکنند — ابتدا بر استعاذه میکنند

خواه اول خواه اثنا بود — استعاذه گفت با پیدا بسر

[در مثال] زانکه حق در نحل فرموده است این — فاستعذ بالله بر خوان و نه بین

[پس اعوذ بالله بخوان]

پیش بعضی استعاذه واجب است — با دگیران گروه سنت راغب است

گر قرائت با جهر باشد کیل — ور نباشد لیکن بهتر انیک خوبی

فقیر سوال تالیف رساله رفعه قاری فرقان بقرأه مروجه یکه
و ایران و توران هندوستان بدون ذکر دلیل و برهان
مذکور مطولات این فن متقادمته بیان نمود الحمد لله بحسن
اجابت مسئول و اسعاف مامول سرفراز و ممتاز گشته فرمودند
آنحضرت را ملفظه الکتاب کرده زخایر گرانمایه سعادت
دارین اندوزد و قال الرحمن علم القرآن خلق
الانسان علمه البیان نشکره شکراً لا یحصی
مثل نوالہ محمد رسوله جاء بالکتاب
یشین بجلاء القلب من تلاوة القرآن
نصلی علیه و علی آله بعد بدان جامع علم
قرأة عفی عنه معین بزبان استاده کتب حالا حسب درخواست
چند کلمه از مقولات بزرگان بزبان میارم ان شاء الله تعالی

درین هفته شرطیه قطعی تمام میشود بعده باستماع واعمال

تصویر الکتاب شما خواهم پرداخت این کتاب سپی

و معلم باشم مقدم تالی گشته و مرتب و منتظم بمقدمه و نه باب

خاتمه بالمصطفی والمرتضی وابنیهما والفاطمه

مقدمه بدانکه نماز ستون دین است و قرائة که بی اخراج

حروف از مخارج آن حاصل نمیشود رکن نماز پس بر هر

مکلف دانستن مخارج ضرور و علم تجوید که بلکه اعطای

حقوق حروف بحروف بالطف است واجب قدوه

متاخرین استاد محمود بن ابو الخیر شمس الدین محمد بن محمد

الجزری علیه الرحمة در ارجوزه فرموده اند وَالأَخذُ بِالتَّجوِيدِ

حَتمٌ لازِمٌ مَن لَم يُجَوِّدِ القُرآنَ آثِمُ زیرا که

که مراعات قواعد تجوید و اخذ آن یعنی عمل بآن فرض عین

کلام

لازم بر هر قاری است هر که قران بتجوید نخواند عاصی گنه کار
میگردد و تجوید سه نوع محصول میشود و نوع اول تحقیق که
ترتیلش نامند یعنی بزبانی و آهستگی حرفها را اشکارا ازیکدیگر
جدا جدا کرده و تکمیل کنی اشباع و مدو تشدید و حرکات و سکنات
نموده و جمع صفات حروف و مراتب وقوف کما حقها نگاه داشته
خواندن نحویکه سامع حروف را تواند شمرد و جار الله زمخشری
بالاطناب و قاضی بیضا بالایجار در تفسیر وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ
تَرْتِيلًا این چنین نوشته اند و ایضا در تفسیر کشاف مروی از
عایشه رضی الله عنها است که حضرت علیه السلام چنان قراة می نمود
که اگر سامع خواستی حروف را شمردن توانستی و این افضل
و کمال انواع و مختار عاصم کوفی و حمزه کوفی و ورش راوی
نافع مدنی است و قراة مجاوز حد این نوع که ان را تمطیط گویند

جایز نیست مثلا که حروف با اجتماع جدا جدا کشیده خوانند
که از سلیقه ادای فصحای عرب و بفهم معنی بیرون کرده نوع
دوم اسراع را که از ان اجدر تا سند یعنی زود زود بتخفیف و قصرها
و اختلاس و غیرها حسب قوانین مرویه اسراع خواندن این
نوع مختار ابن کثیر مکی و ابی عمرو بصری و قالون که دیگر راوی نافع است
غرض اینها کثرت قرائه با اخلال قواعد و فهم اوست درین نوع
بسبب زیادت سرعت اگر کسی جیده جیده خواند بگویند که خلل
در قواعد مرویه قراة و حصول معنی کرده از انواع میگویند
درست نیست نوع سیوم تدویر که از ان توسیط می نامند
یعنی میانه روی و این نوع مختار عاصم و شامی و کسایی کوفی چون
ذکر قرای سبعه که معروف و مشهور در هفت اقلیم اند میان آمد
بیانیکه برای حفظ اسامی اینها و دو دو راوی یکیک قاری حروف علامت

اینها

اینها منتظم کرده آمد و قوم مینود رقم قاریان خوش الحان این
چنین وضع کرده اند عیان الف اول نشانهٔ نافع یا زعفا
نون جیم در نشان بدان دال ابن کثیر و ها بزی زا بود
قنبل فصیح زبان حا ابو عمرو طا بود دوری با نشان دان زسوسی
دوران کاف ولام ابن عامر و هشام میم آمد نشان بن
ذکوان نون بود عاصم خجسته سیر صاد بکر و در حفص عین
نشان فا بود حمزه و خلف ضاد است قاف خلاد و کاف رای
و دوران لام کسایی و سین ابو الحارث تا نشان وان
ر دوری دوران و بدان علیهم شهرت قرای ثلثه دیگر ذکر اینها
درین ابیات باب اول در بیان حروف هجا حروف هجی
باتفاق بصریین بیست و نه است و نزد مبرد الف و همزه
یکی است و مخرج یعنی جای تولد حروف بمذهب خلیل و اختیار جمهور

هفده طریق معرفت مخارج را به تسکین حرف و داخل
کردن همزه بالای آن مقرر نموده اند پس هر جا صورت
حروف منقطع شود مخرجش همانجاست لیکن حروف جوف
و حلقی که از اخلاء مانند مخرج واو ساکن
ما قبلش مضموم و یای ساکن ما قبلش او مکسور و الف
و این حروف را مد میگویند زیرا که قابل زیاده و امتداد
و این حروف حیز انتهای ندارد بنا بر انکه هوا و صوت
در تلفظ اینها منتهی میشود پس طریق معرفت مذکور را
در شناختن این حروف جاری نیست و اصول بعضی
برای هر حرف مخرج خاص لست نه و این نهایة الطلبه
نیز همین قول پسندیده و ماعیر چون بسبب کمال قرب
مخرج بعض حرف از بعض دیگر مثال طاء مهمله و تاء مثناة

فوقانیه

فوقانیه و دال مهمله مخارج ممتاز نمیشود اختلاف
در تعداد مخارج اتفاق تعداد حروف نیز واقع
گشت بالجمله مخارج ممیزه معتبره نزد جمهور هفده است
اول اقصای حلق بجانب سینه مخرج همزه و ها دویم
وسط حلق مخرج عین و حای مهملتین سیوم اسفل
حلق مخرج غین و خای معجمتین این شش حروف را
نسبت بحلق حروف حلقیه گویند چهارم اقصای
زبان بجانب حلق با محاذیش از حنک اعلی
مخرج قاف پنجم همان اقصای زبان بعد مخرج قاف
باندک فاصله بجانب فم و این مخرج کاف و هر دو
حرف را لهوی گویند منسوب بسوی لهات بالفتح
یعنی بلازه ششم وسط زبان با محاذیش از حنک

اعلی مخرج جیم و شین معجمه و یای غیر مدی چون وسعت
مابین کام و زبان را در عربی شجر میگویند این حروف را
باین نسبت شجری نامند هفتم حافه یعنی اول کناره زبان
خواه جانب چپ خواه جانب راست و آنچه محاذی آنست
از اضراس و هر دو مخرج ضاد معجمه است و اخراج
ضاد از حافه چپ اکثر آسان و از حافه راست
کمتر و دشوار و ضاد اصعب و اشد حروف است
تاج سر فصحا جناب رسول قریشی سرور غیور بافخر بودند
أَنَا أَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضَّادِ اکثر جهله از راه
جهالت و غفلت فهم قرأة ضاد را بدال مهمله میگویند
ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا ضاد را
حافی و ضرسی نامند هشتم بعد مخرج ضاد معجمه یا منتهای
کناره زبان

کناره زبان تا محاذیش از بیخ دندانهای بالا که انرا
لثه میگویند یعنی اندک بالای ضاحک وناب ونه رباعیه
ومخرج ثنایه را این مخرج لام است وگفته اند که حرفی
وسیع قریب المخرج مثل لام نیست نهم سر زبان بالثه
ثنایای بالا لام بقرب تام واین مخرج نون است
دهم سر زبان مایل ظهرش بالثه مذکوره که مخرج
رای مهمله است این سه حروف را الذلقی گویند
یازدهم سر وطرف زبان باصول ثنایای
علیا مصعده بسقف دهان این مخرج طا و دال
مهملتین وتای مثناه فوقانیه این سه حروف را نطعیه گویند
زیرا که از نطع غار اعلی بیرون می اید دوازدهم
طرف زبان با سر ثنایای علیا واین مخرج ظا و ذال

معجمتین و ثای مثلثه لثویه است و این سه حروف را

ذلقیه گویند منسوب بذلق یعنی تیزی زبان سیزدهم

نیز طرف زبان و اصول ثنایای سفلی و این مخرج

صاد و سین مهملتین و زای معجمه است و این حروف

را اسلیه گویند و اسلیه بفتحتین سر زبان چهاردهم

جوف دهن و حلق مخرج حروف مده است چنانکه گذشت

لیکن حروف را هوائیه و فضائیه و حلقیه می نامند

زیرا که از هوای فضای دهن بیرون می آید پانزدهم

بطن شفت سفلی با اطراف ثنایای علیا این مخرج فا است

شانزدهم شفتین این مخرج واو غیر مده و بای

موحده و میم است واو با الانفتاح و با و میم بالانطباق شفتین

حاصل میشود و با بالتری و میم از خشکی دو لب خیزد الی الجهار

ادغ

حروف را شفویه گویند هفتم خیشوم که غنه از ان
منجرد و مخرج نون و میم مخفاة حقیقیه و حکمیه مثل
مدغمه و مقلوبه پس نون و میم در حالت غنه از
مخارج اصلیه خودها تحویل میکنند چون در بیان
مخارج بعضی حروف ذکر کرده شد انها آمد جای دانستن
دندانها و نام انها گفته میشود ثنایا چهار دندان دو بالا
دو پائین که طرف بالا و پائین پیدا میشود و رباعیات چهار دندان
دو بالا دو پائین دو جانب ثنایا و انیاب همان قسم چهار
در دو طرف رباعیات و اضراس بیست دندان از طرف
انیاب ده اعلا و ده اسفال و در اضراس چهار دندان اول از
ضواحک و دوازده دندان طواحن و چهار آخر بالا و چهار
صفات حروف معرفت یکعدد حروف متحد المخرج از یکدیگر دانست

پس بشنود سامع کلمات با اشتباه عظیم می‌افتد و گفته‌اند
کلمات بعض رعایت صفات حروف مثل اصوات
بهایم است پس دانستن صفات حروف اهم مهمات باید علما
دانست صفات محفوظه قلاه قرآن مجید و مسطوره در کتب
فن تجوید و قلت بیاکه صد و شش عدد و ضد ان جمیع حروف
را شامل و این قسم پنج نوع اول همس و جهر و حروف
مهموسه سخص خشه فکست یعنی سین و خای معجمتین
وصاد و حای مهملتین و ثای مثلثه و ها و فا و شین
مهمله و کاف و تای مثناه فوقانیه و این حروف را
مهموسه بنا بر آن گویند که این ها ضعیف اند و اعتماد
بر اینها ضعیف زیرا که نزدیک خروج اینها نفس جاری
می باشد و همس آواز خفی و ضعیف را گویند ضد همس جهر حروف

مجهوره

مجهوره نوزده حرف باقی است این حروف مانع جریان نفس
در وقت خروج میشود بنابر آن قوی میشود دوم شدت
د رخوتست شدید حروف ترکیب اجدت
قطبک یعنی الف و جیم و دال و تاء مثناة فوقانیه
و قاف و طاء مهمله و کاف و باء موحده این
حروف را شدید نامیده اند زیرا که این حروف مکان خود را
لازم گرفته و صوت با اینها جاری نمیشود اینها را شدت و سختی
در مخرج قوی میشود شدیده قریب یعنی مجهوره است
هر دو مقید یعنی قوت و مشترک در منع جریان نفس اول
باعتبار لزوم موضع و ثانی بالای قوت ذات صوت و ضد
شدت رخوتست بمعنی اعم یعنی لا شدة و آن رخوت
دو قسم است یکی متصف بصفت میانگی شدت و رخوه است

وحروف فش لم نوع یعنی لام و میم و نون و واو عین
مهملتین دیگر متصل بمخرج رخوب وحروف فش خا زه
حروف باشد چون این حروف در وقت تکلم بسیار می
ادا میشود اینحروف را رخو باشند ودر حروف مهموسه گذشت
نوع سیوم استعلا و استفال حروف مستعلیه قظ
خص ضغط یعنی خا معجمه و صاد مهمله و ضاد
و غین معجمتین و طا مهمله و قاف مثنا فوقانیه
و ظا معجمه اینحروف را مستعلیه میگویند بدلیل آنکه
زبان بوقت نطق اینحروف بسوی غار حنک اعلی میرود و مستفله
ماعدای اینهاست و وقت تکلم حروف مستفله زبان مائل انحطاط
و استفال می باشد نوع چهارم اطباق انفتاح لب چون
از میان حروف مستعلیه در نطق صاد و ضاد و طا

وظا

زبان بحنک اعلا میچسپد اینحروف را مطبقه
گویند انطباق بمعنی چسپیدن و باقی حروف منفتحه
زیراکه وقت نام بردن اینحروف درمیان زبان و حنک
کشادگی پیدا میشود هوا ازان بیرون می آید نوع پنجم
اذلاق و اصمات است مذلقه و رای مهمله و میم و نون و
لام و بای موحده مجتمعه در ترکیب فرمن لب است
و اینحروف را مذلقه میگویند زیراکه تلفظ از ذلق
و کناره لب و باقی از کناره زبان بر می آید و ماورای
این شش حروف حروف مصمته است و اصمات بمعنی منع
اینحروف را مصمته ازان میگویند که رباعی مجرد و خماسی
مجرد در عربیه از اینحروف بدون مذلقه مرکب نمیشود بار ان
صحیح را عجمی میگویند پس این حروف ممنوعه از بعض ترکیب

عربیه است و نیز نظر بحروف نداده در بحروف کرایا ساکنه
اننک ثقل بودی میکه اس پس ثبت نداقی بمنع الاجوات است
قسم دوم صفات محیصه ببعض حروف در اعتبار اتصال است
یکی صفیر زا معجمه و سین و صاد مهملتین باین صفت موصوف
چون در خروج این حروف صوتی مثل آواز طایر طایر شنود
انرا منسوب بصفیر نمود صفیریه می نامند دوم قلقله
و حروف جدٌ قطبٌ باین صفت موصوف است
بدلیل تقلقل و تحرک مخرج وقت تلفظ انها بسکون وان حروف
مجهوره و شدیده است سوم لین که واو و یای ساکن
باین صفت موصوف است این هر دو حروف در صورت
بلین و نرمی یا کلفت زبان جاری میشود و اگر ما قبل این
حروف حرکت موافق بود در انوقت این حروف را مده گویند

و این

واین هر دو حروف در وقت تحرک نیز می ندارند چهارم
انحراف لام و راء مهمله باین صفت موصوفند زیرا که
زبان در تلفظ لام بسوی بطنش و در تلفظ راء
بسوی ظهرش مایل و منحرف میشود و چون زبان الثغ
بسوی ظهر نرود و بسوی درون مایل میگردد و اینها
در وقت گفتن راء لام میگویند پنجم تکریر که صفت
راست این حروف قایل تکریر بسبب ارتعاش ارتعاد
طرف زبان است لیکن قاری را اخفای تکریر ضرور تا حرف
مکرر نگردد ششم تفشی صفت شین معجمه است زیرا که وقت
خروج شین صوت در دهن منتشر میشود و ازان هوا
بر می آید هفتم استطاله و ضاد معجمه حرف مستطال است
زیرا که این حروف در وقت تلفظ طول پیدا کرده تا بمخرج

شد بدان که جهر و شدت و اطباق و استعلا
و اصمات و قلقله و استطاله و صفیر و تفشی و انحراف
و تکریر صفات قویه است و همس و رخاوت و انفتاح
و استفال و اذلاق صفات ضعیفه است و حروف
باعتبار اشتمال بعضی صفات قویه و بعضی صفات
ضعیفه متوسط است و حرفی که مشتمل بر بسیاری از صفات
قویه باشد اقوی باشد مثل طاء مهمله و حرفی که مشتمل
بر صفات ضعیفه باشد اضعف مثل هاء است و همزه
قویه است باعتبار جهر و شدت و ضعیفه جهت انفتاح
و استفال پس این حروف متوسط است و در متوسطات
نیز تفاوت است مثلا باء موحده قوی تر از همزه است باعتبار
قلقله و قرب مخرج پس در تلفظ همس در حرف قوی

باید که آواز قوی و شدید کرد و در حروف ضعیفه
صوت ضعیف و رقیق بود و اما رابتکلیف اظهار
باید کرد تا در حکم عدم نگردد باب در بیان قواعد تجوید
و احکام آن که از صفات مذکوره ناشی میشود
در حروف مستفله ترقیق بتلطیف بانحطاط آن
و در مستعلیه تفخیم و تغلیظ بارتفاع آلت آن باید نمود
و الف را که مستفله نیست ما قبلش باید و الف بعد حروف
مستفله ترقیق و بعد مستعلیه تفخیم نمود و مکرر
و بعد رای مهمله و لام الله بعد مفخم مکسوره قرار
بلکه رعایت ترقیق و تبیین همزه بچهار جایگاه نزدیک
مجاورت حا مثل الحمد لله دوم الله نزدیک عین مثل
اعفو بالله سوم نزدیک ها مثل اهدنا چهارم

نزدیک لام تعریف الله وبرای تبیین وترقیق حای حصحص
حای احطت وحای الحق که نزدیک صاد وطاء
وقاف واقع شده است وبرای تبیین سین
یسطون ویسقون که سین نزدیک طاء
وقاف آمده است بلکی تبیین سین مستقیم نیز اگرچه
منفصل لذا فاکت وصیت کرده اند وتبیین وترقیق
لام جار دالله ولام لنا ومحافظت سکون
لام اول وترقیق ثانیه در ولیتلطف وترقیق
لام اول علی الله ولام ولا الضالین وترقیق
میم مخمصه ومرض که بعد اینها حروف مفخم واقع شده
وترقیق یای بن ق را بجاور زای مفخم است وبای
باطل که قریب طاء واقع است لازم باید دانست وبای

بهم و نباید که ترقیق باید نمود بلکه قریب حروف خفی و نیز جهر
و شدة با و جیم را در یحبونهم کحب الله
وتواصوا بالصبر واجتثت وعلى الناس
حج البيت وحروف مقلقل را که حروف جد قطب است
رعایت باید و لذت در حالت سکون مبین باید نمود لیکن در حالت
وقف زیاده مبین باید داشت مثل اول والفجر ویدخلون
ویقطعون وقطرة وربوة مثل ثانی بریح
العباد برق محیط فارغب وتفخیم حروف
مستعلیه علی الخصوص جائیکه بعد از ان الف آید
تا زیادتی الف برای شخص ضرور و از حرف مستعلیه در حروف
مطبقه تفخیم زیاده باید نمود و زیادت ترقیق حروف استفال
که قبل الف واقع شود لازم و تفخیم لام الله واللهم

اگر بعد ضمه یا فتحه باشد ترقیق ان بعد کره منفصله
یا متصله للازمه یا عارضه ضرورست تبیین سکون
حروف ساکنه مانند لام جَعَلْنَا و نون و میم
اَنْعَمْتَ عین المغضوب و اظهار ادغام
مثل جَعَلْنَا و مراعات صفه شده کاف و تای
مثناه فوقانیه شِرْکِکُمْ و تَتَوَفّٰهُمْ و تمییز طا
و صاد معجمتین در اَنْقَضَ ظَهْرَكَ و یَعَضُّ
الظّٰالِمُ و بَعْضَ الظّٰالِمِیْنَ و تبیین صاد معجمه
از طاء مهمله و تاء مثناه فوقانیه در مانند فَمَنِ اضْطُرَّ
و اَفَضْتُمْ و ظای معجمه از تای مثناه فوقانیه
مانند اَوَعَظْتَ و نخص دوم در مثل حِبابهم
و تحفظ الطباق و انفتاح بسطت و احطت

تاخاء

تا طاء مدغمه یا تای مدغم فیهما مشتبه نگردد
ولفظ چنان منطوق شود که اظهار صفت اطباق در طاء
ولکن بسط کرده واجب و در نخلقکم بعضی صفت اطباق
در کاف باقی داشته ادغام در کاف میکنند
و شامیان صفت اطباق نداشته کاف در
کاف ادغام مینمایند حاصل کلام آنکه در همه جا جمیع صفات
حروف نگاه داشتن واجبست ذکر باب اول
در تفخیم و ترقیق رای مهمله و رای مفتوح و مضموم مثل
رَجَبٌ و غُرَمَاءٌ و رای ساکن که ما قبلش مکسور بکسرت
عارضی مثل ارْجِعُوا یا کسر ما قبلش از کلمه دیگر باشد مثل
اَمِ ارْتَابُوا یا مکسور بکسرت لازم و ما بعدش حرفی از حروف
استعلا اید مثل قِرْطَاسٍ و مِرْصَادٍ و فِرْقَةٍ

مفتوح یا مضموم [illegible] ساکن [illegible]

باید خواند و در کلّ فِرْقٍ ابن روح در میان

کسره این اختلافست اولی تفخیم و اگر ما قبل را ساکن باشد

بر این وقف کنی که بس لکن ما قبل ساکن

او مضموم باشد یا مفتوح و آن حرف ساکن یای

ثنائیه تحتانیه نباشد را تفخیم نمایند مثل اَلْقَدْرُ

وَالْاَنْهَارَ وَالْاُمُورُ و ما سوای آن ترقیق

مانند رَجُلُ وَلَمْ تُنْذِرْهُمْ وَخَبِيرٌ وَسَيْرُ

وَطَيْرٌ لیکن گفته اند در کلمهٔ مُلْكُ مِصْرَ وقف

تفخیم است با جواز ترقیق و در عَيْنُ الْقِطْرِ علی

العکس باید چون قرائت

عاصم کوفی درین دیار مشهور است و در این رساله اکثر

مسائل بسهولته مذکور و این مختصر موافق قرائت او مسطور گشته

لدعات

ادغامات مختصه قرائت دیگر بتحریر نیاید اکتفا بر نوشتن
نمود اگر دو حروف متماثل مثل با و با یا حروف متجانس که
در مخرج واحد و صفات مختلف و اللّه مثل طا و تا یا دو
متقارب یعنی یکی نزدیک دیگری در مخرج باشند مثل
لام و را مهمله مجتمع گردد و اول از آن ساکن
غیر مده باشد و در حروف حلق ثانی لوخل نباشد
اول را از جنس ثانی کرده ادغام کنند مثل قُل لَّهُم
وَقُل رَّبِّ وعَصَوا وَّكَانُوا وَيُوَجِّهه
بخلاف فی یُوسُفَ و فَسَبِّحه و عام از حروف قریب
المخارج ذال معجمه در ظاء معجمه مثل اِذْ ظَّلَمُوا
و دال مهمله در تای مثناة فوقانیه و علی العکس و تا مثل
مثناة در طا مهمله و علی العکس مثل عَبَدتُّ

اُجِيبَتْ وَعَدْتُكُمْ وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ و مثل
فَرَّطْتُ و لام در را مثل قُلْ رَّبِّ و قاف
در کاف مثل اَلَمْ نَخْلُقكُّمْ و نزد عاصم تای
مثلثه در ذال معجمه فی قوله تعالی يَلْهَثْ ذَّلِكَ
و بای موحده در میم فی قوله تعالی اِرْكَبْ مَّعَنَا
ادغام میکند و بسنده یعنی ربا که از بنت فحسب
بخلاف بَنَذْتُ وَعَذْتُ و لام تعریف در
دال مهمله تا ظای معجمه بطریق اَبْتَثْ حروف
ابجد بدو طریق میشمارند یکی بطریق ابجد دوم بطریق اَبْتَثْ
و در تای مثناة و ثای مثلثه و لام و نون ادغام
میسازد و لام دیگر جاها مثل لام تعریف نیست
لهذا در فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَقُلْ نَعَمْ ادغام نمیکند

ولکن

واگر متماثلین متحرکین باشند در آن ادغام نیست
مگر در جایی در مَا مَكَّنِّي در سوره کهف فی الاصل
در الا تامننا
مَا مَكَّنَنِي بود هم در سوره که لطائف لا تَأْمَنَّا بود
لیکن در لا تَأْمَنَّا اشمام یعنی بهم آوردن دو لب بعد
اسکان لازم شمرده اند پس در ادغام نقصی هم نرسید
ما حفظ و قاعده ادغام یرملون بعد ازین مذکور شود

نون مکتوب ساکنه و تنوین

نون ساکنه و تنوین را چهار حالت است یکی ادغام
دوم اظهار سیوم قلب چهارم اخفا و ادغام در
حروف یرملون است و از آن بیان در
ل ر بلا غنه و در حروف باقیه با غنه لیکن در
الدُّنْيَا و بُنْيَانٌ وَقِنْوَانٌ وَصِنْوَانٌ

ادغام جایز نیست واظهار واجب وامام عاصم بقاعده
میم ونون ملفوظی ظاهر لاعدد میم ادغام مینماید
وبروایتی یکی نام راوی عاصم نٓ وَالْقَلَمِ ویسٓ
والقران دو[illegible] ادغام میکند دوم اظهار اگر
بعد از نون حرف حلقی بیاید مثل يَنْأَوْنَ وَمَنْ
آمَنَ سیوم قلب اگر بعد از نون بای موحده
قلب میم مینماید مثل مِنْ بَعْدِ وسَمِيعٌ بَصِيرٌ
درین حکم اخفا مع الغنّه حاصل میشود چهارم اخفا
در حروف باقیست مثل اَنْفُسَهُمْ وَفَمَنْ ثَقُلَتْ
واخفا حالتیست میان اظهار وادغام زیرا که اخفا
حرف نفی یک حرف دیگر ادغام نیست واخفا بمنزلت است
نفی یک حرف بقرب المخارج اخفی میشود بدانکه گاهی نون

بوقف

بوقت اتصال بكلمه دكر حركت كسر رسيد ايدر مثل بعلام

ن اسمه احمد صورتده سمه سحوانسه واليمان

الذي يتلفظ اليمن الذي متلفظ متوع

انهار ٣ حالت ليكي ادغام درشلنش ماتتد عليهم

من كل اخفاء باغنه اكر بعد ازان حروف ابد

مثل آم بظاهر من القول وعلمكم بما كانو

نردمك حروف باقيه خصوصا گ

لكر بعد ازان ايدر مبالغه ور اظهار بايد

كرد وحد تمام واكمال سكون بت نه خنجه

مشتبه بحركت كه بعض جهال عليهم

والظالين يخولنده مضموم بعلوم ميوفد

هذا خطاء كبير

که لازم ذات حرف مدست مانند واو و یا و الف
نُوحِيهَا این مد از تمام حرکت و اشباع اندک حاصل میشود
بمقدار یک الف توان کشید این مد را طبیعی و ذاتی
و اصلی گویند قسم دوم فرعی که بسبب وقوع همزه یا
سکون دیگر بعد حرف مد یا لین میشود این قسم متنوع
بهفت نوع است یکی مد متصل که بسبب آمدن
همزه بعد از ان حرف مد در کلمه واحد میشود مثل جاء
یَجِيءُ یا سُوءِ دوم مد منفصل که جهت بودن
حرف مد با همزه اول کلمه دیگر مثل یا أَيُّهَا و فِي
أَنْفُسِهِمْ و مَالَهُ أَخْلَدَهُ سوم مد لازم
مدغم که بنابر اجتماع ساکنین و ادغام تام میکنند مثل دَابَّةٍ
و تُحَاجُّونِّي و لام الم چهارم مد لازم مُظْهَرْ

آلان

که باعث لحوق مظهر ساکن سکون لازمی یا مد میخوانند
مثل آلْآنَ و اکثر مدات حروف فواتح سوره ها غیر
مثل الم الله پنجم مد عارضی و وقفی که بعلت التقاء ساکن
بسکون وقفی مانده حاصل میشود مثل اَنْهَارُ مُؤمنین
مُؤمِنُونَ ششم مد لین غیر وقفی که بیای لین ساکن اگر
لازمی با یاء ساکن ما قبلش مفتوح باشد پیدا میشود مثل
کهیعص و حم عسق هفتم مد لین وقفی که بسبب التقای
حرف لین با ساکن با الوقف حاصل شده مثل شَیْئٌ
وَخَوْفٌ و مد در اول و ثالث و رابع واجب و در ثانی
جایز و مسنون و در خامس طول و توسط و قصر مد سه
وجه جایز و در سادس طول و توسط لازمست و اوسط اولی و در
سابع لولین معمول و آخر نیز جایز و طول مد در اول

دوم بمقدار چهار الف و در سیوم و چهارم بمقدار سه الف

بیکبتی در حرف مدی لازم لیکن طولی و لینی بمقدار چهار الف

گفته‌اند و در [illegible] و [illegible] و [illegible] طول بمقدار سه الف

و توسط بمقدار دو الف و قصر بمقدار یک الف چنانکه

و در میم الم الله مد باعتبار اصل حروف نوراح

بطول جایز داشته‌اند و توسط نیز و باعتبار تلفظ

قصر نیز جایز است و مقدار الف را بسه وجه تقریر کرده‌اند

یکی بکشادن متوسط انگشت الف را دوم بفرو گذاشتن و برداشتن

انگشت بحرکت متوسط یا بشمار سیوم بعقد انگشت و این

سخنها تقریبی است تحقیق از استاد علما ماخذ است لیهمه

موافق قرائت عاصم نوشته شد اعادهٔ تعوذ که در ابتدا بسم الله بعضی

میکنند نزد جمهور قرا معمول و مستحسن نیست و فعل تعوذ

بعد الله

ره در لله میگویند کسانیکه در مد منفصل نمیکنند اینجا
تعظیما مد میگویند که اگر ها کنایه میگویند اگر ما قبل او مکسور
باشد او را مکسور بالاشباع خوانند به ولکن ما قبلش
مفتوح مضموم باشد مضموم بالاشباع خوانند مثل لَهُ وَاضد
و اَنا یَرْضَهُ لَکُمْ بلا اشباع میخوانند باعتبار اصل گفته شد
به جهت سقوط الف حذف شده گفت لکن ما قبلش یا ساکن باشد
مکسور بالاشباع خوانند لکن اینجا مگر اینکه حفص در سوره
فتح عَلَیْهُ اللهَ و در سوره کهف ما انسانیهُ الا
الشَّیطانُ بالضم بالاشباع میخوانند و در سوره فرقان فیهِ
مُهاناً را باشباع کسره ابن کثیر قرائت میکند اگر
ما قبلش کسره یا باشد یَتَّقْهُ وَاسْتَغْفِرْهُ
بالاشباع بالضم میخوانند جائیکه اشباع لکن در وقت

اتصال با ساکن دیگر اشباع نمی ماند لَهُ الْحَمْدُ و

های نَفْقُدُ وَيَنْشُرُ وَتَنْشُرَ ها ضمیر نیست

ها کتابیه و حسابیه و ماهیه و اقتده هایه ساکن

ی باشد لین های ضمیر نیست در تفسیر زاهدی آورده

حضرت امیر المومنین علی مرتضی علیه الصلوة

والسلام در روایت ... فرموده اند الترتیل معرفت

ساختن یعنی حفظ وقوف و ادای حروف است

و دانی علیه الرحمة گفته در تجوید بی معرفت وقوف

حاصل نمی شود وقف در اصطلاح این فن قطع کردن

آواز است بمقدار یک نفس و آن را باعتبار ما بعد سه قسم

کرده اند یکی تام دوم کافی سیوم حسن لکن کلمه تمام شود

مقید حکم که وی را از ما بعد تعلق لفظی و تعلق معنوی

ندارد وقف بران تام است مثل مالک یوم الدین

که با ایاک نعبد تعلق لفظی و معنوی ندارد و اگر صرف تعلق معنوی

دارد وقف بران کافی است مثل وقف بر ومما رزقناهم

ینفقون که از و الذین یؤمنون تعلق لفظی

ندارد تعلق معنوی دارد در هر دو صورت وقف کردن نیک است

و بعد از وقف کردن استیناف از سر نو شروع کردن یعنی اعاده

کردن ابتدا بما بعد باید که بغیر استیناف کلام اول تعلق لفظی

و معنوی هر دو دارد وقف بر ان حسن است یعنی قبیح نیست در صورت

ابتدا بما بعد باید که بغیر استیناف کلام اول و اگر تعلق لفظی

و معنوی هر دو دارد وقف حسن است یعنی قبیح نیست در صورت

ابتدا بما بعد بعد استیناف ما قبل قبیح است مثل وقف

بر الحمد لله که حسن است و ابتدا برب العالمین مجرور

[illegible]

وتابع ما قبل است لیکن اگر این قسم ثالث در آیه باید ابتدا
بما بعد بدون استیناف جایز است زیرا که بموجب حدیث
مروی حضرت ام سلمه رضی الله عنها ان النبی
علیه السلام کان اذا قرء قطع آیة آیة مثلا
بسم الله الرحمن الرحیم
ثم یقف ثم یقول الحمد لله رب العالمین
ثم یقف ثم یقول الرحمن الرحیم ثم یقف
الخ وقف بر آیه و ابتدا بما بعد بدون استیناف
ما سبق است لیس قسم وقف بر کلام تام منوط اگر کلام
غیر تام باشد وقف بلا جایز نیست مثلاً الحمد
بدون لفظ لله اگر قاری بسبب انقطاع نفس مضطر شد
چنین محل وقف کند لازم که کلمه موقوف علیها اعاده کند

بما بعدش موصول است و لیکن وقف بر علی اضطرار قبیح
و قبیح تر از آن وقف بر کلمه یا کلامی متعلق است که از خواندن
آن یا وقف و ابتدا با بعدش بی استیناف معنی ابهام کفر گردد
مثلا وقف بر الذین قالوا و ابتدا بکلمه ان الله
فقیر و که اگر اضطرارا درین محل وقف کند اعاده و وصل
ما قبل با بعد واجب است چون این رساله شامل ترجمه مختصر عبد الحق
دهلوی بجا رسیده است و مضمون اکثر فقیر از صغرسن شامل مضامین
کتب علوم عقلیه و نقلیه بالعلاوه لیکن آن بر رکو لادرین
کفه است میگوید مختصرا آنکه اقسام وقف تام و کافی
و حسن جایز است بمعنی آنکه آن لازم واجب است و غیر الحرام است
بابن معنی که تارکش یا فاعلش آثم گردد لیکن گاهی وقف
حرام میشود بامر عارض مثلا گر عمدا معنی فهمیده بر ما من والله

وقف کند یا برای کثرت وقف نباید و مسلم هرگز این
عمل نخواهد کرد و احسن آنست که اجتناب از وقوع این جنس
وقف نماید برای رفع ایهام و ایضا در آن کتاب است
اصح آنست که وقف و وصل دلالت بر معنی نمیکند تا خللی بعدم
این هر دو لاحق نشود بلکه هر دو از محاسن نظم عرب است
تا مشغول نماید خصم را تا تمام کلام که هو انتهی خاص میگویند
لکن همه جا یا وقف یا همه جا وقف خوانده نشود آنچه دیلوی
نوشته درست و لکن جای بی وقف و جای با وقف
خوانده شود و در وقف و عدم وقف تخلل در معنی
میشود لهذا در وقف الا الله فی قوله تعالی لا تعلم
تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به
مباحثه علما واقع شده است و در فتاوی عالمگیری

لکن

اگر وقف نماید در غیر محل وقف نوعیکه معنی متغیر

فاحش گردد مثلا شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ خواند

وقف کند اِلَّا هُوَ خواند نه چنانکه علمای ما نماز فاسد میشود

و فتوی بر عدم فساد است در همه حال کذا لک فی المحیط

بدانکه خواجه امام الدین علیه الرحمة وقف را بشش قسم کرده

یکی تام دوم کافی سیوم مفهوم چهارم صالح پنجم حسن ششم

قبیح وقف تام بجائیکه کلام از ما بعد من جمیع الوجوه

مستغنی و بی نیاز است چنانچه وقف بر آخر پنج آیه اول

سوره بقره تمام شد صفت مومنان است و کافی بجائیکه

کلام مثلا لفظ تام لیکن ما بعدش قصه دیگر متضمنه قصه اولی

مثلا بر یکذبون در قصه منافقان واقع شده وقف

کافی است زیرا که ما بعدش نیز قصه دیگر است از منافقان

و وقف مفهوم بر آخر کلامیست که مفید مفهوم نزدیک
مخاطب و متکلم تمامست مثل اِذْ قَالَ
رَبُّكَ لِنّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً م مانند
كولت وقف بر خلیفه بعد و وقف قَالُوا انحاب
صالح بر آخر کلامیست که کوتاه و مفید تمام المعنی از جهت
اسواب ما سنه از جهت تمامی قصه که قوله تعالی اللّٰهُ
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ج اَلْحَيُّ الْقَيُّومُ م و وقف حسن
اینست میان دو کلام مختلف با دو احوال مختلف بلا رفع
اشتباه و التباس کلیه و وقف اختیار که امر حسنند
فایده معتبر بتمامه حاصل نکرد نحو قوله تعالی خَتَمَ
اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ و وقف حسن
تا ابدال بهره عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ مثل ختم سنت و نحو

اسبطاد

اَسَتَیطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ که اینجا وقف حسن است

بعده اَمْلَی لَهُمْ مر ابتدا یرا که تسویل فعل شیطان است

وَاَمْلَی فعل رحمن واین وقف لا وقف بیان دو وقف

خیر و شر میگویند و وقف قبیح آن است که بجای وقف نمایند

که مابعدش تابع ماقبل است و بجهة وقف معنی متغیر

گردد مثلاً بر من بعد ما جاءك من العلم

وقف کند و ابتدا از اَنَّكَ لَمِنَ الظَّالِمِينَ نماید

و وقف لا با نواع دیگر تقسیم نموده اند وقف

لدی السائل تنفس و وقف ... و وقف تام و وقف

قصر و وقف ضم و وقف اضمار و نظایر آن و قوله

وَیَعْلَمُونَ و سوره فجر و تبت و قارئ سلمان گوید

در اصطلاح فارسی قولی چنین در بیان چنین تقسیمات

چندان قواعد قرائت بتفصیلش نبرد در حسن وقف

معانقه در وقف باهم قریب واقع شده بر یکی

وقف باید کرد نه بر دیگری رموز وقف که شیخ سجاوندی

مقرر کرده شش است م رمز وقف لازم است زیرا که اگر وقف

نکند در معنی تغیر می باید نوعیکه در آن باب گفته اند

که بیم کفر است ط رمز وقف مطلق است این وقف

[illegible] اتم و جواز [illegible] و ابتدا با بعد آن جهت

انقطاع لفظ و معنی تعلق بما بعد ندارد پس جانب وقف

راجح ج رمز وقف جائز یعنی اینجا وصل و وقف

هر دو برابر است باعتبار معنی لکن وقف اولی گفته اند

ز علامت وقف مجوز یعنی در اینجا اصل وصل است

و قطع نیز تجویز کرده اند و وصل اولی ص رمز مرخص

[illegible]

یعنی برای تنگی نفس وطول کلام رخصت وقف است
و الا لا لا علامت لا وقف است برعکس لازم اگر
سهواً در اینجا وقف واقع شود اعاده لاجل وصل باید
نمود مگر در آیه لا بعد وقف لکن بلا اعاده ما قبل باید
خواند چنانچه از حدیث مروی ام سلمه معلوم گردید و آن در غیر
آیه بعد تفحص معلوم و بجا می آرند و در بادی النظر محل قطع
معلوم میشود و بعد تعمق نظر که در آنجا وصل است بدانکه متأخرین
هفت رمز دیگر معین نموده اند ق علامت قد قیل است یعنی
بعضی قرا وقف کرده اند والصحیح باتفاق اکثر وصل است
قف علامت وقف کن اینجا استحسان اولی است بعضی
بجای قف وقف می نویسند فا عبارت از قبله
یعنی بعضی گفته اند وقف نیست صل عبارت از الوصل است

وصل اولیست الوصل اولی عبارت از آنکه لکن

بعضی این وقف مثل وقف سابق است ۳ عبارت

از سکته است بعضی لفظ سکته و بعضی لفظ وقفه بجای

مینویسند و سکته سه است نه وصل بلی

سکوتیست قاطع صوت بیآنکه بوقف برسد

و در قرآن در مصحف سکون بوقفه برسد

جا سکته مرقوم است یعنی چار ... الحمد لله

مالک ایاک و ایاک انعمت المغضوب

و دیگر در سوره ... من عوجا و در یس من بعثنا من

مرقدنا و در سوره القیمه من که در من

یعنی الشمامه

راق است و در سوره المطففین بل کلا بل

که در کلا بل ران است و بعد انفتاح در قالابنا

ظلمنا انفسنا ان لم تغفر لنا لنکونن است درانکه جا
وقفه است جای وقف جای سکته با آنکه سکته است
پس فرق درمیان این هر سه آنست که اول اسکان
بقطع نفس چنانچه در ... او وقف است دوم سکوت
بلاقطع نفس قریب بوقف سوم سکون خفیفه بلاقطع نفس
قریب بوصل در بعضی مصاحف بجای سکته علامت
از این قبیل می نویسند پس اعمال در فرق نماید که با کلمه موصل
است و در نسخه عبدالحق دهلوی مرقوم است که وجه وقف
منزل از مشایخ مسموع نگشت تذییل بدانکه قاری را
در وقف ... حالی است اسکان مجرد روم اشمام
یعنی در ذیل این است اول اسکان مجرد و سزاوار است
که وقف بر سکون محض واقع شود زیرا که عوض لزوم نفس

اسکان حرفست و انداز اسقاط حرکت اسکان حرف کما حاصل میشود
و اسقاط حرکت در حالت رفع و نصب و خفض بدون
تنوین باند اختن حرکت آخر کلمه است مثل قلب و این
وهو الله و با تنوین رفعی و کسری با فکندن تنوین و حرکت
آخر کلمه است مثل علیمٌ و من حکیمٍ و با تنوین نصبی
به بدل کردن تنوین بالف چون در اصل مکتوب باشد
مثل رحیماً یا مکتوب نباشد مثل عشاءً و با تا و تانیث
که در آخر اسم است بصورت ها باشد چون در حالت وقف
ساکن خوانده میشود و اگر تای تانیث کشیده مطول بر قوم
مثل ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی با لها وقف میکنند
و نافع و ابن عامر و حمزه با لتا ساکنه وقف میکنند
اما روم که عبارتست از آوردن سه دانگ و اسقاط

چهارم آنکه حرکت در روم در حکم وصل است چنانچه اگر را
مکسور در آخر آید واقع شود و ماقبلش بر تقدیر سکون او
موجب تفخیم بود در حال روم به نظر کسره ترقیق باید کرد
و در روم چون آواز ضعیف میشود سامع قریب مصغی
می‌شنود و روم در فتح و نصب جایز نیست و در باقی
حرکات جایز مثل نَسْتَعِیْنُ و خَبِیرٌ و لَخَشُون
و من حکیم سیوم اشمام عبارت از آنست
بجای حرکت ضمه است بسبب انضمام دو لب بنحوی که ناظر
ببیند و در وی صوت حاصل نشود و در غیر ضمه اشمام نیست و نیز باید
دانست که وقف سه قسم است یکی وقف اختیاری بالتاء
المثناة بوجوه ثلاثه که گذشت [illegible] روم و وقف اضطرار
و احوال آن مرقوم گشته سیوم وقف اختیاری است بجای

موجود این وقف بنابر آنکه قاری میخواهد که خبر دار
سازد که این حرف علیه مقطوع است از ماقبل
موجب مصحف عثمانی پس قاری در نماز یکبار وقف
میکند برای خبر دادن بار دیگر موصول ساخته میخواند
مثلا فمال هؤلاء بر لام جاره که علیحده می نویسند
وقف میکنند و باز هؤلاء ضم کرده فمال هؤلاء
خوانند و جائیکه لفظ ایها بی الف بصورت رسم کرده است
بره وقف میکنند باز اینها میخوانند و نیز معلوم باید
که رسم خط قرآن حمید در بعض جا بر خلاف
قانون املاء عربیست واصل درین باب
مصحف عثمانی است و سبب اختلاف رسوم او وجوه
متعدده گفته اند الحاصل چنانچه تفسیر قرآن بالرای

جایز

جایز نیست همچنین بدون اخذ از افواه استادان خواندن
قرآن درست نیست لهذا قرآن بدان گونه نوشته اند
که بی استماع نمیتوان خواند چنانچه وا و دو تبوءو وتلو
ودرسی ولتلوا نعلی ولیکونن ولتشنو وما ابه
تکاد لو نوشته اند بدو ولو میخوانند در سوره کهف
لشاىء با الف نوشته اند و خوانده نمیشود شیء
نمیخوانند و کلمه انا را با الف نوشته اند و بی الف
در حالت وصل میخوانند و در سوره کهف لکنا هو الله
ربی در وصل لیکن انا بعد با الف می نویسند
و در حالت وصل بی الف میخوانند و در حالت وقف
اکثر قرا در حالت وقف مثل انا با الف بخوانند
و کلمه لو لیکن نو لو می نویسند و مثل لاوصلبنکم

واولی الالباب واولات بی واو می‌نویسند و همچنین
اسمعیل را بالف می‌نویسند بالف می‌خوانند و در مصحف
عثمانی اذ الجنة بالف مرقوم است و بی الف خوانده
میشود و صلوة و امثال آن در غیر اضافه بواو می‌نویسند و بالف
میخوانند و در سوره قریش در اکثر مصاحف ایلافهم می‌نویسند
و ایلافهم بالیا میخوانند و این وجه شاذ است
و تخصیص بعض مواضع بر خلاف رسم عرب و ابقاء
بعض بر رسم عرب با وصف اتحاد معنی بر جمیع الوجوه
مرجح بینهما اراده جامعان و مرجح آرای ایشان
میباشند مصحف عثمانی تا بر عثمان تیار شد و در ممالک
رفته است و کتاب عثمان نیست و اختلافات که در رسم خط
قرآن است باکی نمی‌نویسند چنانچه بعد از جمع ایشان عرب الف

مینویسند

نمی‌نویسند و در قرآن بعضی جاها هست بعضی جا نیست و در بعضی
جا واو جمع نیست بعد واو الف نوشته‌اند و یا و واو
مگر بهمزه مثل وراى حجاب وانبئكم را خوانده
می‌نویسند و در بعضی جا واو و یای مگر مرسوم نیست مثل
ملؤا الارض در سوره آل عمران و دفء و در
سوره نحل والخبء در سوره نمل و در سوره ممتحنه
انا برءاؤا بعد را همزه مفتوحه ممدوده بعد همزه مضمومه نوشته
بعده واو مگر و الف زایده می‌نویسند و همچنین واو
مگر و الف زایده بسیار اکثر جا مثل مشهور است اگر به رسم خط
قرآن در رسم خط عروض نفیاس دیگر جاها نیست بدانکه
قواعد اماله مثل عیسی و موسی و قاعده بین بین و قاعده
تسهیل همزه و قاعده اشمام همزه و اسمای که بخلط

حرکتی بحرکت دیگر حاصل میشود چنانچه قبلا القصص فا
بالکسر میشود بیان زنند و قاعده اشمام را از خلط حرف
بحرفی میشود نیز در خلف صاد صراط را اخلاط بزلیا
کنند و قاعده اختلاس رعایت کس روم است اختلاس
مذکور نشد زیرا که مراد ما در اینجا قرات مشهور دولت
تنقیل اکثر نسخها و علامتها در قرآن میکنند زند
است و درین دیار مصحف موافق قرات عاصم مینویسند
پس اگر اصل کتابت قرآن بروایت حفص باشد از شکل
کلمات حروف حرکات موافق روایت او مینویسند
و الله عالم بالعکس لیکن علامات فصل و وقف را برخی
موافق روایتی که اصل کتابت بروایت اوست مینویسند
بسیار علامات را از روی دیگر را منویسند علامت صح اند

علامت

علامت ده آیه نزد کوفیان است و اگر بصریان موافق باشند
همین علامت کفایت میکند و اگر مخالف اند باین ج آیه
خب و باین ده آیه خب علامت اینهاست و در بعض مصاحف
اگر صاف موافق کوفیان است در پنج آیه خاک و در ده
آیه عک و در بعض مصاحف اگر خمس موافق کوفیان و بصریان
عک و اگر عشر موافق است عک نوشته اند و علامت ثبت
آنست که سر آیه موافق بصریان است و نزدیک کوفیان ثبت
و آن علامت آنست که کف کوفیان سر آیه است و لا بصریان
و علامت آیه مدنی است اگر مدنی الاول باشد و اگر مدنی
الاخر باشد مح و مک علامت آیه که نزدیک شامیان و دمشقی علا
آیه مخ مشق علامت دمشقی حم علامت آیه حمصی ب
علامت البوب طا علامت عبط اینها علامات اسعد لد آرند

ع علامت رکوع است این را در بین سطورها هم می‌نویسند و در
حاشیه نیز رکوع در سرهای سخن و آخر سوره و قصص می‌آید
و علامت رکوع بالای الف است هرچون قصه و کلام تمام باشد
حالی منتظره با تمام‌اند مصلی در آنجا رکوع کند
بجای آنکه گفته‌اند اگر رکعات تراویح را به یک یک
رکوع تمام کند در بیست و هفت شب رمضان قرآن ختم می‌شود
مدات منفصل را آن شکر فرو نوشته‌اند چنانکه نزد بعض
قراء هست متقدمین بالای آن را و هر روزه قرآن را
هفت بخش کرده‌اند و در هر بخش شکر فی میکنند و بعضی
متاخرین سی بخش کرده‌اند و نهاکند نوشته‌اند و هر بخش را
چهار حصه نموده‌اند و هر حصه را حصه کرده‌اند و در همه حصص سکت
در حاشیه می‌نویسند و نصف قرآن باعتبار حروف کلمه و

وَلْیَتَلَطَّفْ که در سوره کهف است تا از نصف اول و لام
از نصف آخر و باعتبار کلمات غلا مگاه در سوره کهف
است بر سر ولا یشعرن در حاشیه می نویسند و نصف قرآن
باعتبار تجزیه بسبکی کانه قال الم اقل لک و باعتبار
نمت خاتمه ثواب تلاوت قرآن و عدد او
کل بیرون از حد شمار محاسبان و احادیث در این باب
بسیار وارد شده چون کسی اراده تلاوت قرآن نماید
اول تنظیف دهن خواه بمسواک خواه بانگشت و غرغره
نموده وضو کند و بدن را از نجاسات پاک نموده مکان و لباس
پاک و منظف اختیار کند با دل رو بقبله نشیند تا سجده
تلاوت بی تکلف بجا آوردن تواند و تحسین صوت کند
قرآن را بر اعوذ تن خود یا بر تکیه یا چیزی بلند گذارد اولا

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا استعید

بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

خواننده بوجه تلذذ بتجوید تلاوت کند و داند که با خداوند حق

مکالمه مینماید و مناجات با اوست و در اثنای قرائت با کسی

سخن نگوید اگر ضرورت دارد توقف قرائت بکرداند سخن گفته

باز تعوذ و تسمیه خوانده شروع قرآن نماید و اگر سوره

را با سوره انفال موصل سازد در میان بسم الله نخواند و اگر

ابتدای قرائت سوره برات کند تعوذ و تسمیه بجا آورد اگر نخواند

چنانچه در ابتدا اکثر از آیه که خواسته باشد بجامی آرند و دلالت

بر حرکات و سکنات نیک نگاه بکنند مثلا اتوا الزکوة

در همه حالت و در آخر سوره بقره و در سوره ... و سوره حج

اتوا الزکوة

اتوا الزكوة بضم ولام است هم قسم نخوانند وكذلك جا بكدام

صورت باید خواند محفوظ والا مثلا در سوره احقاف

بر فی السموات لکن وقف نکنند ای فی السموات

با همزه کنند ایتونی که بعد الف فصل است موصل الف

ولکن وقف کنند بکسر همزه وصل وسکون یا که بالذات همزه

ساکن شود واجب است که بخوانند وقلن غیره لا نخوانند ودر بلاد و

تدبر وتفکر در معانی نمانند وحتی للمقصود نفی خواطر کنند وامام

نو را فرموده سر اعوذ است که در ابتدای تلاوت رب

اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَاَعُوذُ

بِكَ اَنْ يَحْضُرُونَ وسوره قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ

النَّاسِ وسوره الحمد لله خوانند وهی باید بنز بانی

فلان تلاوت گفته کسی سلام نکنند واگر کند او با نشر رد سلام

و دیگر جواب داده باید تعوذ و تسمیه بجا و لفظ شفاف تلاوت

کند و قرآن را بجهد خواند حضور قلب و جمع شود و تدبیر

و تفکر حاصل کند و جهر آهسته از حاجت معلوم است که موجب سمع

در باشد و از بعض احادیث معلوم میشود که قرآن آهسته خواندن

بهتر است و لیکن ترک موجب شنیدن خواهد بود و در حدیث

آمده لیس منا من لم یتغن بالقرآن مراد از

تغنی بطرز خواندن نیست مر سامع را از آن ترشح حلاوت

بدل ثقه گفته اند مراد از تغنی بالقرآن مستغنی شدن

از خلق بسبب قرائت قرآن و متوکل بودن بر خدا تعالی و مراد از

تغنی رعایت قوانین موسیقی نیست که حرام است خصوصاً

تغنی که از آن تغییر در حروف و حرکات و سکنات و نقصان

حروف و شد و مد بیاید تحقیقاً تلاوت قرآن بسبب حذف

[illegible]

و قصب تغنی بد کفرست. و لحون عرب بهتر لیکن بعجمی نیز توان
ادا کرد و عجمی الامی باید مدی العمر در تصحیح قرات خصوص
در تفریق حروف متقارب المخارج کوشد و حسب ضرورت
حکم کرده که نماز او صحیح است و در بعضی جهات تقوای از حفظ
و علما اسن حمزه وکسره تلاوت میکنند زیرا که بسبب عدم
استماع تأمل در تجهیه لغت شده و کتب هکذا که صد خوانند
قرآن از مصحف افضل است از خواندن بحفظ و تلاوت در
منهج زبانی مکروه نیست مکر انکه بعضی گفته اند بجهر خواندن
در حمام مکروهست مکشوف العوره باشد و در حالت اضطجاع
قاری سر را با زانو ضم کند خوانند و قرائت قرآن نزدیک قبور
بقول محمد مکروه نیست و علیه الفتوی و مختار انکه نیست
از آنکه منتفع میشوند و تخفیف عذاب او میشود و قر...

هفت بار سوره قل هو الله بخوانند و مکروه است در تلاوت

یکجا همه مردم بخوانند بلکه باید که یک کس بخواند و باقی سامع باشند تا ترک

استماع و انصات لازم نیاید و حدیث در وعید بر نسیان

قرآن و تلاوت بسیار است گفته اند که و العیاذ بالله ترک قرائت

و بعضی گفته اند مراد از نسیان فراموش کردن نوعی است که

بهیچ وجه خواندن نتوانند نه بیاد نه قرآن دیده و مکروه است

گفته اند اینکه در نسیان کم از قرآن را و کسیکه در سالی یک

ختم کند او حرمت قاری قرآن را داشته است از برای تعظیم

کی در زینت مگر جهت استاد عالم و الیوم و افضل

اوقات قرائت آخر شب و در میان مغرب و عشا و بعد نماز

صبح و روز جمعه و روز پنجشنبه و روز عرفه و ماه مبارک رمضان

علی الخصوص عشره اخیره و ده روز اول ذی الحجه و در مدت ختم

عادت

عادات سلف مختلف است احسن آنست که به ترتیب ختم کنند
و لله بعد قرائت دعای ماثوره بخواند یعنی صَدَقَ اللّٰهُ العَظِیمُ
وَبَلَّغَ رَسُولُهُ النَّبِیُّ الکَرِیمُ اَللّٰهُمَّ انْفَعْنَا بِهِ وَبَارِكْ
فِیهِ اَلحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِینَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الحَیَّ
القَیُّومَ تکمیل در دو افعال حسنه است که در نماز
ختم قرآن کنند در یک رکعت چون از معوذتین فارغ شود رکوع کنند
و در رکعت ثانیه بعد سوره فاتحه آیه اول از سوره بقره بخواند و نیز در نماز
اگر ختم قرآن شنیده باشد وصل بالله اکبر نماید و اگر ختم بر زبان کسی
شنیده باشد که هو الله به تکبیر وصل نکند بلکه بعد هو بتر خواند الله
توقف نموده گوید الله اکبر دستور آخر لا فی قرآن بصغیر
قرآن و نوشتن بقلم رقیق نزد بعضی مکروه است و نزد ابی حنیفه
درست نیست و تفضیض مصحف یا گذاشتن نیست بعضی بر بوسه سارق

یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی

مکروه شمرده‌اند کتابت قران بر چیزی که لایق فرش باشد

مکروه تا کسی زیر قدم نیاد و نوشتن بر محاریب و جدران

نیز همین خطره دارد و اسم الله را از ان محو کنند کاغذی که

در ان ایات قران یا اسم الله و رسوله و ائمه هدی نوشته باشند

باید که ان را در اب جاری یا کالبجاری شسته و در خاک

به بند از ند یا مدفون سازند و قران را و فسکه بسیار کهنه

و خلق شد در جامه تجدید خند فی الصورت محکم کنند

میت مسلم دفن کنند

قل امرسلنا

التربت الصغیر

سبحان الذی

سبحان واحد

النوریت نورت

مریم

دعا

امن یجیب المضطر اذا

دعاه و یکشف

السوء

امن خلق السموات

سبحان فی ذلک

سبحان الوالحد

الحی القیوم

الحلیم

ثلثه مرتبه بخوانند در سال

ربنا الغوث

سوره النحل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد ١ وسيقول ٢ وتلك الرسل ٣
سورت فاتحة سورت البقرة ٢ آل عمران ٣ ولن تنالوا ٤
سورت النساء ٤ والمحصنات ٥ لا يحب الله سورت المائدة ٥
وإذا سمعوا ٧ سورت الأنعام ٦ ولو أننا ٨ سورت الأعراف ٧
قال الملأ ٩ سورت الأنفال ٨ واعلموا ١٠ سورت برات ٩
يعتذرون ١١ سورت يونس ١٠ وما من دابة ١٢ سورت يوسف ١٢
وما أبرئ ١٣ سورت الرعد ١٣ ربما ١٤ سورت الحجر ١٥
سورت النحل ١٦ [illegible] سبحان
سورت بني إسرائيل ١٧ سبحان الذي ١٥ سورت الكهف ١٨ سورت مريم
قال ألم ١٦ سورت طه ٢٠ سورت الأنبياء ٢١ سورت الحج ٢٢
اقترب للناس ١٧ قد أفلح ١٨ سورت المؤمنون ٢٣
سورت النور ٢٤ سورت الفرقان ٢٥
سورت الشعراء ٢٦ وقال الذين ١٩
سورت النمل ٢٧ سورت القصص ٢٨ أمن خلق ٢٠
سورت العنكبوت ٢٩ [illegible]
اتل ما أوحي ٢١ سورت الروم ٣٠

سورت لیس ٥ ٣٠ سورت الحقل ان ١ ٣٠ وبس هفت ٢٠٢

سورت السبا ٢ ٣٠ سورت فاطر ٣ ٣٠ سورت یس ٣٠ ومالی ٣

سورت الصافات ٥ ٣٠ سورت مکیه ٦ ٣٠ سورت الزمر

فمن اظلم ٢ ٣٠ سورت المومن حم ١ ٣٠ سورت حم ٩

الیه یرد ٥ ٢٠ سورت الشوری حم عسق ٤ سورت الدخان

سورت الجاثیه حم ٣ سورت الاحقاف حم ٤ ٣٠ ...

تنزیل الکتاب ٦ ٢٠ سورت محمد ٥ ٤ سورت الفتح ٦

سورت ق قران المجید سورت الذاریات ... قال فما خطبکم

سورت الطور ٩ ٤ سورت النجم ٤ سورت القمر ٥ سورت الرحمن

سورت الواقعه ٥٠٢ سورت الحدید ٥٠٣ قد سمع الله

سورت المجادلة قد سمع الله ٥٠ سورت الحشر ٥٠

سورت الممتحنة ... ٥٦ سورت الصف

سورت الجمعه یسبح لله ٥٠١ سورت المنافقون ٥٠٩

٥٧

سورت الهمزه ۲ ۱۰۲ سورت الفیل ۳ ۱۰۱ سورت الکافرون

سورت نصر ۵ ۱۰۵ سورت تبت ۶ ۱۰۶ سورت الفلق ۷

سورت الناس ۵ ۱۰۰ سورت احد ۹ ۱۰۰

در سوره برات در جای بسم الله همی ۶۰ بسم الله خوانند

اعوذ بالله من النار و من الشر الکفار و من

غضب الجبار العزة لله و لرسوله

سورت الكوثر ۵ ۱۰۰ سورت الكافرون ۶ ۱۰۰

سورت النصر ۱۱ ۱۰۰ سورت التبت ۱۱ ۱۰۰۰

سورت الاخلاص ۱۳ ۱۰۰ سورت الفلق ۱۴ ۱۰۰

سورت الناس ۱۴ ۱۰۰ الم معول و نتك [illegible]

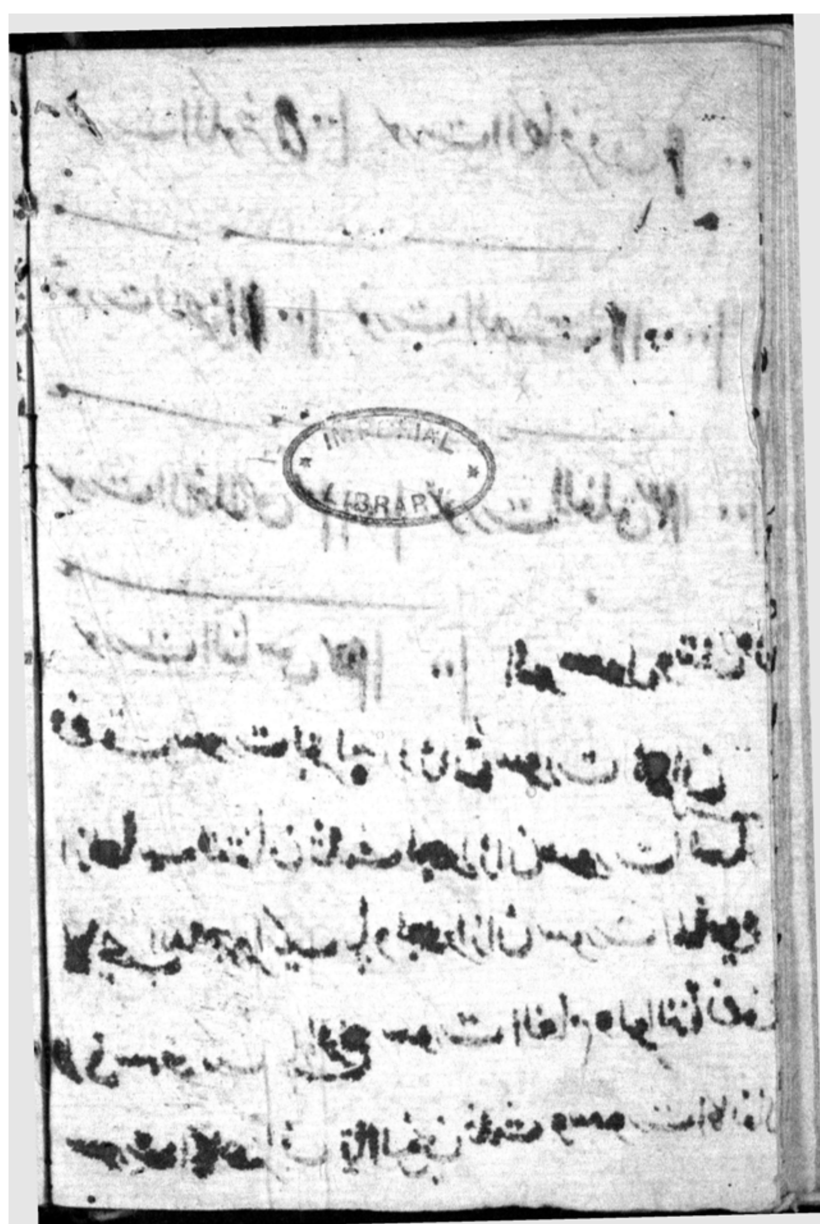
نصف سورت بقره بعد ازان سورت العمران

از عاب نتان ثلث بعد ازان سورت النسا

لا يحب الله جهر ايك باو بعد ازان سورت المائده

دو نسعوك باو اوربع سورت انعام ولو اننا نصف

سورت الاعراف يا الذين ثلث و سورت الانفال


IMPERIAL
LIBRARY

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

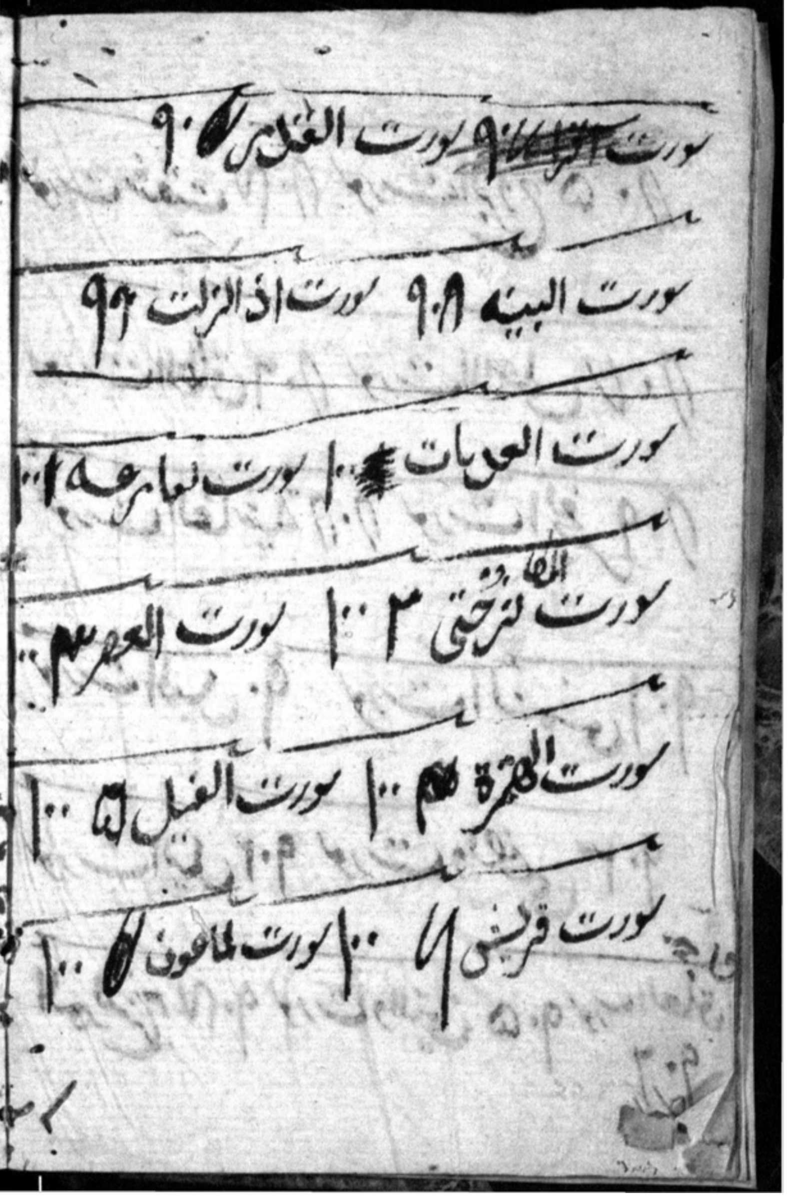
واعلموا الربع بعد ازان سورت برات شرو شده است

يعتذرون الربع بعد ازان سورت يونس شرو شده است

تمام
در اثنای ربع يعتذرون سورت هود شرو شده است وما من

دابة تمام سورت يوسف شرو شده است وما ابرئ

الربع تمام سورت الرعد شرو شده است



سورت القدر ٩٧

سورت البينه ٩٨ سورت اذا زلزلت ٩٩

سورت العديات ١٠٠ سورت القارعه ١٠١

سورت التكاثر ١٠٢ سورت العصر ١٠٣

سورت الهمزة ١٠٤ سورت الفيل ١٠٥

سورت قريش ١٠٦ سورت الماعون ١٠٧

سورت انشقت ١٠٤ سورت البروج ١٠٥

سجد
آل

سورت الطارق ١٠٦ سورت الاعلى ١٠٧

سورت الغاشية ١٠٨ سورت الفجر ١٠٩

سورت البلد ٩٠ سورت الشمس ٩٠١

سورت الليل ٩٠٢ سورت والضحى ٩٠٣

١٣
سجده

الم نشرح ٩٠٤ سورت والتين ٩٠٥ سورت العلق
٩٠٦

سورت الجن ٢٠/ا سورت الزمل ٣٠/ا

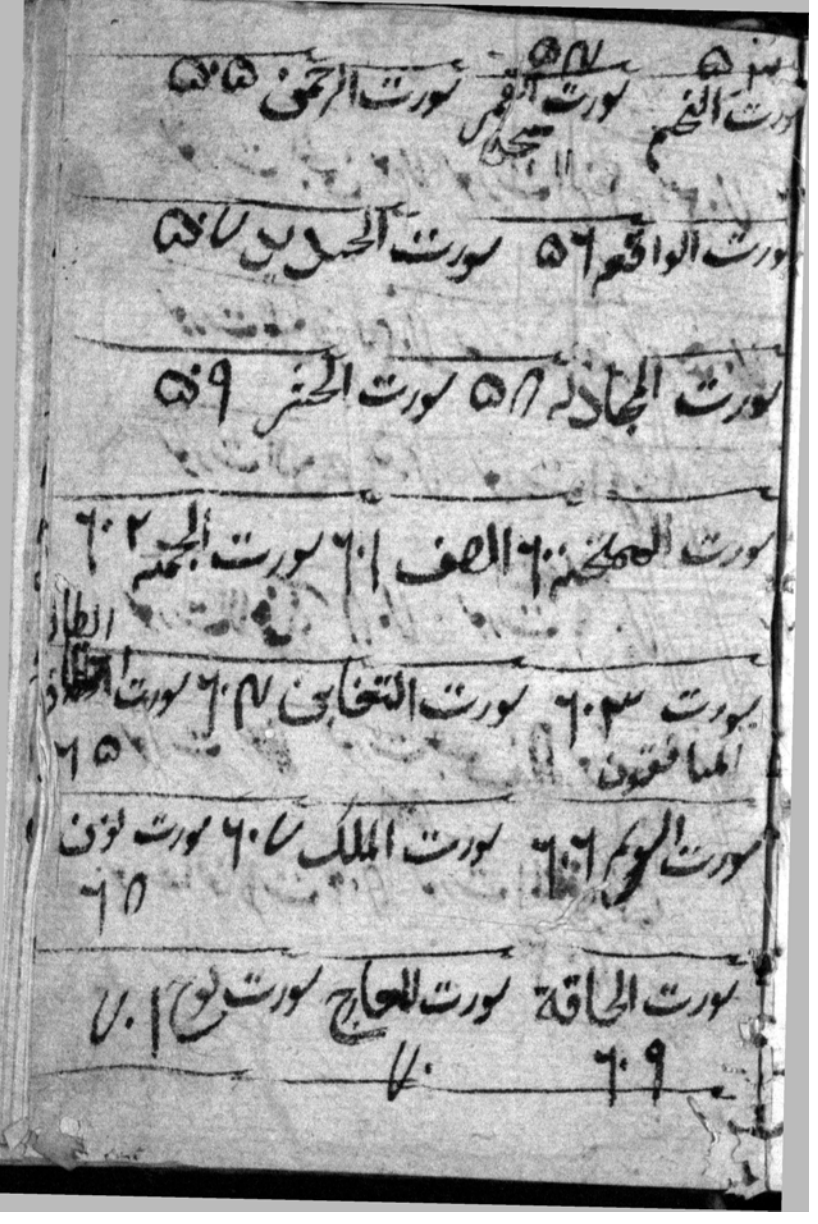
سورت المدثر ٤٠/ا سورت لقيمه ٥٠/ا

سورت الدهر ٦٠/ا سورت المرسلات
٧٠/ا

النازعات
سورت النبأ ٨٠/ا سورت ٩٠/ا

سورت [illegible] سورت عبس ٨ سورت التكوير
١٠١

سورت انفطار ١٠٢ سورت المطففين
١٠٣



سورت النجم ٥٣ سورت القمر ٥٤ سورت الرحمن ٥٥

سورت الواقعة ٥٦ سورت الحديد ٥٧

سورت المجادلة ٥٨ سورت الحشر ٥٩

سورت الممتحنة ٦٠ الصف ٦١ سورت الجمعة ٦٢

سورت المنافقون ٦٣ سورت التغابن ٦٤ سورت الطلاق ٦٥

سورت التحريم ٦٦ سورت الملك ٦٧ سورت نون ٦٨

سورت الحاقة ٦٩ سورت المعارج ٧٠ سورت نوح ٧١